

بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

آقای حسین سرفراز

بنادمطاعی ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

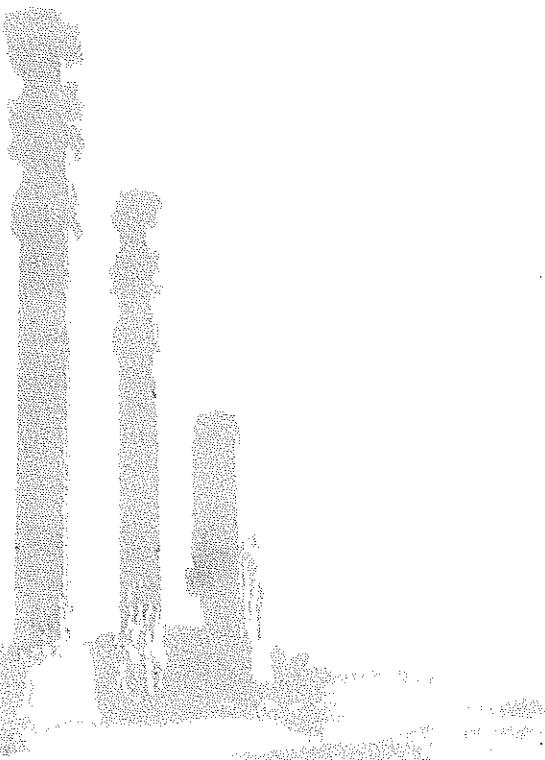
برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده: آقای حسین سرفراز

مصاحبه کننده: آقای دکتر ولی رضا نصر

اول و هشتم اکتبر ۱۹۹۱

بتزدا، مریلند



مندرجات مصاحبه با آقای حسین سرفراز

صفحه	موضع
۱-۲	۱- سوابق خانوادگی، تحصیلی، چگونگی ورود به دنیای مطبوعات .
۳-۴	۲- ورود به دانشگاه تهران. جو بعد از مرداد ۳۲، خاطراتی از چهره های معروف، چگونگی بحث در دانشگاهها.
۴-۵	۳- انکاس جریان محکمه مصدق در مطبوعات، کشف شبکه های حزب توده سقوط دولت زاهدی. روی کار آمدن حسین علاء، بحث های مجلس.
۵-۷	۴- فرمانداری نظامی، برخورد با عوامل حزب توده، فعالیت در مطبوعات.
۷-۸	۵- ارتباط ادبیات و سیاست، شعرنو، شعرای معروف.
۸-۱۳	۶- وضع هنر و تئتر. روزنامه های جنبالی- هنرمندان.
۱۳-۱۵	۷- نقش دولت در رقابت های هنری و مطبوعاتی.
۱۵-۱۶	۸- آغاز فعالیت های جدی مطبوعاتی، تقسیم بندی دوره ۲۵ ساله بعد از مرداد ۱۳۳۲.
۱۷	۹- انتشار روزنامه پست تهران در برابر کیهان و اطلاعات .
۱۸	۱۰- طیف های مطبوعات و مواضع فکری در دهه ۲۰. سانسور.
۲۰	۱۱- تنگ شدن فضای سیاسی، افزایش نشریات غیر سیاسی و انتشار مطالب غیرسیاسی.
۲۱-۲۲	۱۲- کمک های دولت به مطبوعات - بسته شدن تعداد زیادی از نشریات .
۲۲	۱۳- تاسیس حزب رستاخیز و انتشار روزنامه رستاخیز.
۲۳	۱۴- شعر و نشریات ادبی در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰.
۲۴	۱۵- رقابت نشریات، ورود ماشین های جدید چاپ .
۲۵-۲۷	۱۶- تقسیم بندی روزنامه ها و مجلات - وضع مالی و منابع درآمد نشریات .
۲۸	۱۷- جهت گیری های مطبوعات.
۲۹-۳۰	۱۸- رقابت کیهان و اطلاعات.

- ۱۹- رواج طنز در مطبوعات.
 ۲۰- ماهیت سانسور و زمینه فکری ماموران سانسور.
 ۲۱- خبرهای رسمی و مطبوعات - نقش شاه.
 ۲۲- دخالت ساواک در مطالب و گزارش‌های مطبوعات.
 ۲۳- بروز اختلاف بین هویدا و کیهان. انتصاب امیر طاهری به سردبیری
 کیهان. ورود افراد جدید به کیهان.
 ۲۴- نفوذ عناصر چپگرا در مطبوعات.
 ۲۵- دخالت مستقیم دولت در مطبوعات - تبدیل شدن کیهان و اطلاعات به
 ابزار کسب درآمد. ارتباط افرادی نظیر امیرانی با پادشاه.
 ۲۶- اختصاص دادن آگهی‌های دولتی به مطبوعات.
 ۲۷- تعطیل شدن تعدادی از نشریات، پرداخت پول به مدیران آنها، یا
 گماردن آنان در پست های دولتی.
 ۲۸- نقش مطبوعات در زبان فارسی. شیوه نگارش در مطبوعات.
 ۲۹- رسالت مطبوعات.
 ۳۰- چگونگی چاپ نامه علیه خمینی در اطلاعات.
 ۳۱- مقایسه رستاخیز با کیهان و اطلاعات - انتشار خبرها.
 ۳۲- تحولات در مطبوعات در زمان انقلاب و در جریان آن.
 ۳۳- روی کار آمدن شریف امامی - تعطیل رستاخیز.

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبہ با آقای حسین سرفراز مصاحبہ کننده ولی رضا نصر
بتزدا مریلند اول اکتبر ۱۹۹۱.

سوال : جناب سرفراز با تشکر از این که قبول فرمودید دراین برنامه شرکت بفرمائید می خواستیم شروع
بکنیم با یک اختصاری از سوابق خانوادگی، تحصیلاتتان و چطوری اصلاً به فن مطبوعات علاقه پیدا کردید
و باهاش درگیر شدید بفرمائید.

آقای سرفراز : سوالتان راجع به اینکه چه جوری وارد مطبوعات شدم همین هفته گذشته عمومی من که
درحقیقت او بود که مرا وارد مطبوعات کرد درگذشت و من اجازه می خواهم قبل از این که صحبتی بکنم
مجموعه این صحبت ها را به او و به روح اثر تقدیم بکنم چون او درکار مطبوعات اگر من یک سابقه ای پیدا
کردم ...

سوال : اسمشان چه بود قربان.

آقای سرفراز : صادق سرفراز خودش نویسنده و از روزنامه نویسان بسیار به نام دوره دهه ۲۰ بود مدیر
روزنامه گرداب بود با باختیر امروز با مرحوم دکتر فاطمی با روزنامه پرخاش سردبیر بود و خودش هم
روزنامه ای به نام گرداب داشت. بهر حال من پانزدهم اسفند سال ۱۳۱۲ (مارج ۱۹۳۴) در شهرستان داراب
از شهرستان های فارس متولد شدم، فامیل من نسبتاً اهل فرهنگ بودند ضمن این که کار زراعت می کردند
ولی همیشه یک شاخه شان به کار فرهنگ گرایش داشتند مختصر استعدادی که احتمالاً به من رسیده و
چند نفر از سرفرازهای دیگر که کار شاعری می کنند و کار نویسنده‌گی می کنند منشاء اش شاعری است جد
مادری مان بهار، مرحوم بهار دارابی که شعر معروفی دارد بحال به کنج لب یکی طرة مشک فام دو / وای
بحال مرغ دل، دانه یکی گو دام دو. این غزل معروف از مرحوم بهار دارابی است احتمالاً ما این میراث را از
او برده باشیم. پدر من از اولین کسانی بود که در داراب در دوره رضا شاه کاربر چند صد ساله فامیل را
عوض کرد و دولتی شد به اصطلاح کارمند دولت شد و آن اولین آدمی است که به سراغ کار دولت رفت ولی
سال ۲۴ در، ۳۲ سالش بود که فوت کرد من پسر بچه ای بودم، بهر حال در داراب تا کلاس نهم درس خواندم،
در داراب بیشتر از کلاس نهم نبود بعد آمدم به شیراز، سه سال دبیرستان را دوسالش را در مدرسه شاپور
گذراندم یکسالش در مدرسه سلطانی رشته ادبی خواندم، بعد مرداد ۳۲ درست دویاه بعدش در شهربور ماه

که دیپلم گرفته بودم آمدم به تهران و تازه امتحان شبیه به آن چیزی که امروز به کنکور معروف است شروع شده بود، منتهی دانشکده ها خودشان مستقیماً امتحان می‌کردند. بهر حال من رفتم دانشکده ادبیات رشته تاریخ و جغرافیا، چیزی که از آن دوره به خاطرم هست این است که مرحوم دکتر سیاسی رئیس دانشکده ادبیات بود و دوره ای بود که به اصطلاح قهر کرده بود، میدانید که دانشگاه دوره دکتر سیاسی استقلال داشت بعد از دوره مرحوم دکتر اقبال بود که تقریباً مسئله استقلال دانشگاه به یک شکلی درش یک تزلزلی ایجاد شده بود. بنابراین مرحوم دکتر سیاسی در عین حال که رئیس دانشکده بود ولی خیلی کسر می‌دانست که بباید مرتب دانشکده و آن موقع دانشکده بیشتر بوسیله دکتر بینا که معاون دانشکده بود اداره می‌شد و ایامی بود که هنوز از محققین نسل اول کمی مانده بودند.

سؤال : کی ها مثلاً خاطرтан هست.

آقای سرفراز : حالا عرض می‌کنم، مرحوم فیاض بود، مرحوم پورداود بود، مرحوم دکتر صورتگر بود، مرحوم خانلری بود، مرحوم معین بود، اینها ولی خوب، معین و اینها، خانلری و اینها تقریباً محققین نسل دوم ما بودند ولی از قدیمی‌ها بیشتر همان مرحوم فیاض و پورداود و اینها بودند. مرحوم اقبال آشتیانی هم همان موقع دوره‌ای بود که رفته بود در ایتالیا بعنوان وابسته فرهنگی و همانجا فوت کردند. از قدیمی‌ها باز مرحوم مجیر شیبانی بود، نصرالله فلسفی بود،

سؤال : فروزانفر و نفیسی و ...

آقای سرفراز : فروزانفر بیشتر اگر خاطرтан باشد میدانید که بیشتر متمنکز بود کارش در معقول و منقول توجه می‌کنید، ولی دوره دکتر رضا زاده شفق بود عرض کنم اینها به اصطلاح مرحوم رشید یاسمی بود، دکتر مستوفی بود.

سؤال : از اینها خاطره خاصی دارد.

آقای سرفراز : من چیزی که به خاطرم هست دو تا مسئله است که من رشته ام تاریخ و جغرافیا بود، ولی بعد بصورت واحدی درآمد یعنی ما در اواسط دوره تحصیل بودیم که از آن شیوه گذشته به اصطلاح یک امتحان

خرداد و شهریور بود و درس‌ها همه باید با هم امتحان می‌دادند و معدل می‌آوردند یعنی شبیه دبیرستان بود، بصورت واحدی درآمد، در آن موقع یک واحدهای مشترکی بوجود آمد که با رشته ادبی و رشته فلسفه و اینها مشترک بود من می‌خواهم اینجا چیزی شاید جای کمتر گفته باشد به آن پردازم و آن مسئله این است که برای اولین بار در دانشکده ادبیات یک پروفسور دیویدسون بود از امریکا آمد و یک کلاس گذاشت که کلاس فوق برنامه گذاشت و دانشجویان تمام رشته‌های مختلف دانشگاه تهران می‌توانستند در آنجا شرکت داشته باشند و آن چیزی که ما بعنوان تئاتر مدرن می‌شناسیم در ایران بعد از آن تئاتر کلاسی که فرض کنید مرحوم نوشین و اینها نمایندگی می‌کردند، خود یا مرحوم نصر پایه گذارش بود در ایران، تئاتر مدرن را این پروفسور دیویدسون آورد و دکتر فروغ که بعدها رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک شد بعنوان مترجمش کار می‌کرد با پروفسور دیویدسون. آدم‌هائی مثل مشایخی، والی، بیژن مفید، دکتر الهی و خیلی کسان دیگرکه، دیلمقانی، جوانمرد، کسانی که بعدها از چهره‌های معروف تئاتر دهه ۴۰ و اواخر دهه ۳۰ شدند همه آدم‌هائی هستند که، خانم جمیله شیخی، اینها همه کسانی هستند که از آن کلاس فارغ التحصیل شدند منهم آن دوره گذراندم توی کار نویسنده‌گی و سناریو نویسی و...

سؤال : چه مدتها این آقا در ایران ماند.

آقای سرفراز : این آقا یکسال ماند بعد جایش را به یک کس دیگری داد که دیگر آن موقع بود که من از مدرسه بیرون آمدم و کلاسم رفت در دانشکده حقوق، خاطرم هست برای اولین بار نمایشنامه باغ وحش شیشه‌ای کار تنسی ویلیام را در تئاتر نصر گذاشتند و برای اولین بار بود که بازیگران می‌آمدند در بین تماشاچیان و همه برایشان خیلی شاک بود که مگر می‌شود مثلًا هنر پیشه بیاید وسط جمعیت بازی کند. بهر حال این تئاتر رو، فضای تازه تئاتر ایران از همان دوره بود و کسانی بود که از آن کلاس دیدند و آمدند بعد دیگر مشغول کار شدند.

سؤال : جو خود دانشجویان چطور بود یعنی برایتان جو تحصیلی چطور بود سخت بود، آسان بود؟

آقای سرفراز : حالا عرض می‌کنم، ببینید جوی بود بعد از مرداد ۳۲، جو سرخورده‌گی بود، من بسیاری از شعرائی که بعدها نام آور شدند الان بخاطرم هست فرض کنید خود سعید سیرجانی آن موقع دانشجو بود از ما بالاتر بود البته م آزاد بود، متوجه نیستم بود، خود بیژن مفید بود، محمد زهری بود، اینهایی که بعد

شعرای، صادق جلالی بود همین دکتر الهی بود، بهمن صدر نوری بود اینها شعرای نام آور و نیمه نام آور دهه بعد شدند خاطرم هست همین آقای سعیدی سیرجانی دوست بسیار عزیز ما، کتابی درآورده بود مجموعه شعرش را آن موقع چاپ کرده بود به اسم آخرین شراره ها در آن کتاب شعری گفته بود بیش خاطرم هست، دست من تنگ تر از حلقه زنجیر بود / گر اجازت بدھی حلقه کنم بر کمرت. و ظاهرا یک تعلق خاطری داشت با یکی از دانشجویان، این همان موقع بود که خیلی مدد بود این کمربندهای زنجیری می‌بستند دخترها و این شعر به پدر آن دختر برخورده بود، نزدیک بود سعیدی سیرجانی را از دانشکده اخراج کند و شورا تشکیل شد و دکتر صورتگر به داد سعیدی سیرجانی رسید و مانع از اخراجش از دانشگاه شد برای اینکه خیلی پافشاری داشت دکتر بینا که سعیدی را اخراج کند از دانشگاه، جو بیشتر جوی بود که سرخوردگی بود چون میدانید دانشگاهها به حال قبل از ۳۲ خیلی پُر جوش و خوش^{بر} بعد یکدفعه مسائل سیاسی در ^{نهایه} قرار گرفته بود.

سؤال : ولی یادتان هست مثلًاً چه جور مباحثاتی شما با هم داشتید با دانشجویان با. . . .

آقای سرفراز : بله، بله هنوز مجلاتی که حالا من به آن خواهم رسید.

سؤال : ولی از نظر مثلًاً فرض کنید توی فضای دانشگاه .

آقای سرفراز : ببینید، بیشتر فضای سرخوردگی بود آقای نصر این را من به شما بگویم.

سؤال : ولی مثلًاً فرض کنید توی مباحث با هم می نشستید آن موقع می گفتید چه شد/ چه باید کرد کدام طرف برویم چه جوری حلاجی می کردید.

آقای سرفراز: حالا عرض می کنم، ببینید آن موقع چون مسئله شاک بود، هیچ مسئله فردا نبود که فردا چه خواهد شد بیشتر چون محاکمه مصدق در پیش بود همه بیشتر، حالا یک موقع خواهیم رسید. که مطبوعات بعد از ۳۲ هنوز آدم های سیاسی بسیار آزاد بودند، یعنوان نمونه تمام جزئیات محاکمه مصدق در مطبوعات آن موقع منعکس می شد. یکی از مسائلی که آن موقع مطرح بود همین بحث درباره سرنوشت مصدق و این که چه خواهد شد و مسئله دیگر این که خیلی مورد بحث بود این بود که شروع شده بود به کشف شبکه های

حزب توده و یکی از مسائلی که مطرح بود همین مسئله بود که بعدها حتی شبکه افسری حزب توده که کشف شد، بعد چیزی نگذشت که دولت زاهدی سقوط کرد دولت علاء آمد رو کار، مسئله پیمان ب福德اد مطرح شد خود مسئله کنسرسیوم که الان شما فرمودید، نطق هایی که می شد در مجلس راجع به کنسرسیوم که یکیش سناتور دیوان بیگی بود سناتور لسانی بود توی مجلس سنا توی مجلس شورا جفروودی بود، درخشش بود اینها انعکاس خیلی زیاد داشت چون تقریباً تنها کسانی بودند که توی مجلس در مخالفت با لایحه کنسرسیوم صحبت می کردند، اینها خیلی انعکاس داشت و روزنامه هایی که این نطق ها را چاپ می کرد خیلی زیاد توی دانشگاهها دست بدست می شد، ولی در عین حال یک فضائی بوجود می آمد، آنها گروههای ملی زیاد ابا نداشتند از این که.....

سؤال : ولی چه بود شما می ترسیدید مثلًا به عنوان شاگرد بود یا این که فکر می کردید کار او بجائی نمی رسید.

آقای سرفراز : نخیر نسبت به حزب توده خیلی سعی می شد بچه هایی که به اصطلاح این گرایش را داشتند کمی پنهان کنند، چون آن موقع حریبه صرفاً متوجه به اعضاء حزب توده بود و گروههای ملی فرض کنید مصدق و جبهه ملی فقط توی رده های بالا بودند بیشتر.

سؤال : آن موقع شما فرض بفرمائید بین شاگردان ملی و توده ای هنوز اختلافاتی بود.

آقای سرفراز : بله هنوز بحث بود.

سؤال : که چرا شما فلان می کردید.

آقای سرفراز : من بعنوان نمونه بهتان عرض کنم، دکتر جلالی بود برادری داشت حسین جلالی که بعد آمد در فرانسه و تحصیلاتش را ادامه داد، الان هم آمدند، این پدرشان دوره مصدق جزء معمم ها بود از مازندران وکیل شده بود. و این، مخصوصاً. حسین بیشتر از برادرش صادق که آنهم یکی از قصه نویسان معروف مطبوعات شد، خیلی حالت سانتر داشت، بچه ها بیشتر دور و برش جمع می شدند. کسانی که گرایش ملی داشتند، آن بود همیشه جدل داشتند با بچه هایی که گرایش چپ داشتند و بیشتر آن موقع چپ فقط مطلقاً

می شود گفت یعنی گرایش حزب توده داشتند، من خاطرم هست شاعری بود بهمن صدر نوری از بندر پهلوی آمده بود، بندر انزلی، او یادم هست از چهره های مشخصی بود که آن سمت بود و اینها همیشه بحث می کردند توی، فضای دانشکده ادبیات آن موقع جای قدیمش بود جای بسیار باصفائی آن موقع که دانشگاه گل و بلبل می گفتند درحقیقت آنجا بود و آن باغ معروف بهارستان دوره فتحعلی شاه است که تبدیل شده بود به دانشکده ادبیات، بعد شد مؤسسه علوم اجتماعی مرحوم دکتر صدیقی که آنجا راه انداخت که دیگر بعد هم شد خود مؤسسه، دیگر و لفتنامه دهخدا هم در همانجا بود از خصوصیاتی که، و این را به شما بگویم که زیرزمین خیلی تنگ و تاریکی هنوز اهمیتش مشخص واقعاً نشده بود، ولی مرحوم دکتر معین بیشتر وقتش را آنجا می گذراند که سرپرستی می کرد کارها را ولی مباحثی که وجود داشت توأم با یک دلمه ره هم بود این را به شما بگویم، بیشتر از طرف بچه های چپ، چون خیلی سخت بود برخوردی که آن سال های بعد از ۳۲ اوائل دوره، هنوز سواک وجود نداشت میدانید که فرماندار نظامی بود، فرماندار نظامی شدید برخورد داشت با عوامل حزب توده، فضای این بود، بهر حال من در همان موقع در همین فضا برای اولین بار همکلاسی داشتم، آقای مجاهد که پدرش در شیراز روزنامه بهار ایران را منتشر می کرد، من ارشد کلاس بودم کمی بچه ها محبتی داشتند نسبت به ما که غیبت هایشان را بدفتر دانشکده رد نکنیم، احتمالاً غزلی بود مجاهد از من گرفت و این را فرستاد شیراز توی روزنامه بهار ایران چاپ شد، این اولین باری بود که اسم من با مرکب چاپ، چاپ می شد بعد از آن سال اول بودیم بعد توی دانشکده خوب با این دوستانی که گفتم آشنا شدیم از جمله با دکتر جلالی، که مجله ای منتشر می شد به اسم اتحاد ملل که حالا من بعدها صحبت خواهم کرد که چه وضعیتی داشتند و آقای مرعشی بود که ضمناً مدیر کل روابط عمومی دانشگاه هم بود مجله اتحاد ملل را هم منتشر می کرد کمی گرایش ملی داشت به اصطلاح، یک گروه بودند که حالا بعدها صحبت خواهیم کرد راجع بهشان، خاطرم هست توی آن مجله عنایت قلم میزد، محمود عنایت، اسمعیل یگانگی و یک عده ای بودند و این صفحه شعرش را دکتر صادق جلالی اداره می کرد از من دیگر مرتب شعر می گرفت و آنجا چاپ می شد با این کیفیت ما وارد کار مطبوعات بعنوان فقط چاپ شعر شدیم، این سال ۳۳ بود، اواخر ۳۳ بود من وسیله همان صادق سرفراز که بهتان عرض کردم سوابق کار مطبوعاتیش به قبل از مرداد ۳۲ برمی گشت، یکروز رفته به دیدن آقای ایرج نبوی که سردبیر مجله خواندنیها بود و ضمناً روزهای دوشنبه روزنامه آژنگ که مربوط به کاظم مسعودی بود یک هفته نامه بود که بعدها یومیه شد، منتشر می کرد. رفته به دیدن آقای نبوی اینها قرار شامی گذاشتند بعد رفته شام خوردیم آنجا صحبت بود از این ور آن ور و ادبیات شعر و اینها، آقای نبوی از من یکی دو تا شعر گرفت، گفت می توانید پس فردا توی آژنگ ببینی و روز سه شنبه در خواندنیها ببینی. من این شعر را که چاپ شد زنگ زدم به آقای نبوی که

ازش تشکری بکنم و حالی بپرسم، به من گفتند که ما روزهای یکشنبه در تحریریه روزنامه آژانگ هستیم در خیابان لاله زار، پاساژ نوبهار من خوشحال می‌شوم که بیانی آنجا ببینیم چکار می‌کنی یک خورده کار کنیم باهم، من رفتم، یکی از آن یکشنبه‌ها رفتم آنجا دیدم یک جمعی بودند آقای فریدون خادم، حبیب الله شاملوئی بود، عباس پهلوان بود، نوذر پرنگ بود، اینها، سیروس آرین پوربود که بعد رفت درسش را اطربیش خواند دکترای حقوق گرفت. جوان چیزی بودند، ما شروع کردیم آنجا بهرحال بصورت جدی تر کار کردن، اولین کار من شروع کردم نقد ادبی کردن. آن زمان کتاب رهای فریدون توللی و مقدمه ای که فریدون توللی به کتاب رها نوشته بود بعنوان مانیفست شعرنو مطرح بود، هنوز مردم نتوانستند با زبان نیما و حرفهای نیما البت بگیرند، درحقیقت توللی یک پلی بود که بین نیما و یک نسلی که هنوز گرایش به شیوه‌های کلاسیک داشت، زبانش آشنا تر بود برای آنها، بنابراین این مقدمه که توللی به کتاب رها نوشته بود درباره مشخصات شعرنو، این یک به اصطلاح محل مراجعه بود، همانجور که عرض کردم یک مانیفست بود. من شروع کردم این مانیفست را به اصطلاح مقدمه رها را بسط دادم.

سؤال : آیا آن موقع بین شعرنو و بین جوانان و سیاست ربطی بود، نه به این معنی که محتوا سیاسی بود به این معنی که همانجور که نسل جوان معمولاً مقابل نسل پیرتر قد علم می‌کند شعر نو هم به اصطلاح سنبلاش باشد.

آقای سرفراز : عرض کنم آن حالا یک مقوله ای دارد که بعد باید خیلی مفصل درباره اش صحبت کنم.

سؤال : یعنی مثلًا فرض کنید خودتان آن موقعی که این مباحث می‌شد واکنش تان به شعرنو چه بود.

آقای سرفراز : ببینید، آن شعرنو تازه داشت جا پیدا می‌کرد بعنوان اینجا خود شعر عرض می‌کنم، ولی هنوز زبان نیما یک زبان پولیلیک تری نشده بود یعنی گسترده نشده بود یعنی درحقیقت زبان نیما از نیمه دهه ۳۰ یک مقدار اشاعه پیدا کرد، ولی دوره از نظر کسانی که شعر نو را نمایندگی می‌کردند خود توللی بود، نادرپور بود، عرض کنم نصرت رحمانی بود، فریدون مشیری بود و آن موقع شعر چلی پائی معروف بود به اصطلاح شعر چهارپاره توجه می‌کنید که تمام این شعر چهار پاره بود که نماینده این شعرنو بود، همان کارهایی که خانلری هم تقریباً می‌کرد، گلچین گیلانی هم می‌کرد و سنبلاش توللی بود، هنوز شعر آزاد یا شعری که، شعرنیمائی هنوز رشد پیدا نکرده بود البته خود شاملو بود، آینده بود، اسمعیل شاهروdi،

منوچهر شبیانی بودند، حتی سهراب سپهری که کارهای او لیه اش را می‌کرد بود ولی این شیوه، این زبان به اصطلاح این شکل هنوز اشاعه پیدا نکرده بود یعنی هرکسی، نسل جدید هرکس که می‌خواهد شعرش را شروع کند شعر چهارپاره می‌گفت و تازه همان هم زیر سوال بود یعنی خود تولی برای شعرایی که خیلی چیز بودند به اصطلاح هنوز وفادار بودند به سنت شعری زیر سوال بود در خود کتاب رها چند تا شعر دارد که غالب را شکسته به اصطلاح، وزن دارد ولی قافیه را شکسته حتی مثل آن شعر قطعه مریمیش که پروفسور آربیری ترجمه کرده بود مقایسه کرده بود با آب تنی شیرین یعنی بعنوان یکی از کلاسیک‌های شعر فارسی، یا شعر اندوه شامگاهش که یک شعر کاملاً سنتی است اینها زیرسوال بود هنوز خود تولی و مخصوصاً ترکیب‌هایی که می‌آورد چون تولی از پیشروان ترکیب سازی بود، در آن موقع بهر حال من بعنوان نقد ادبی وارد کار روزنامه شدم، شاید بیشتر از یکسالی گذشت که دیگر دیدیم نه، بهر حال هرچه پیش آید، گزارش هم می‌نویسیم خبر هم می‌نویسیم، بخصوص که روزنامه آرژنگ یک روزنامه مطرحی شد آن موقع.

سؤال : اینها مثلاً آبونمانشان چقدر بود یعنی فروششان چقدر بود.

آقای سرفراز : خود آرژنگ که اینها را حالا بعد توی آن به اصطلاح چهارچوبی که من تقسیم بندی می‌کنم خدمتتان خواهم کرد روزنامه ای بود خیلی توی گروه هنرمندان خیلی مطرح شده بود آن موقع در تهران چند تا پاتق وجود داشت .

سؤال : کافه شهرداری،

آقای سرفراز : به شهرداری نمی‌رسید. حالا کافه میلی بود، کافه لاله زار بود، کافه فرد، کافه فردوسی، کافه فیروز، و کافه نادری اینها هر کدامشان پاتق یک عده ای بود. کافه میلی و کافه لاله زار، بیشترشان میدانید آن موقع تئاترها همه توی لاله زار به اصطلاح متمرکز بود، خود تئاتر پارس بود، تئاتر نصر بود، عرض کنم جامعه باربد بود، این چهارتا تئاتر بهر حال مثل اینکه بود، یکی تئاتر دهقان بود که بعد شد تئاتر تهران که یکیش را به اسم مرحوم نصر کرده بودند اینها همه هنرپیشه هایش پاتق هایشان بیشتر توی لاله زار کافه میلی بود، جوان‌های به اصطلاح خیلی مُدرنی که آن موقع به اصطلاح ژیگلو برایشان بکار می‌بردند.

سؤال : برای آنها که علاقمند به هنر و ادب بودند،

آقای سرفراز : نخیز.

سؤال : فقط ژیگلوها.

آقای سرفراز : ژیگلوهایی که به اصطلاح، پاورقی برایشان نوشت آن دکتر وحیدی که بیشتر دنیا دخترها و آینها بودند توی لاله زار، آینها توی کافه فرد می رفتند فرد یکی تجربیش بود یکی هم در لاله زار بود، میرفتد آنجا، ولی آدمهایی که جنبه روشنفکری بیشتر داشتند بیشتر توی همان کافه فردوسی که دیگر ادامه همان سنت دوره مرحوم هدایت و آینها بود که شعرا آینها بیشتر توی نادری و توی کافه فیروز و کافه چیز جمع می شدند.

سؤال : آنوقت آینها چکار می کردند یعنی جو این کافه ها چه بود محیطش چه بود؟

آقای سرفراز : جو کافه ها را بهتان عرض می کنم، همین در ارتباط با روزنامه آرژنگ مثلاً روزهای جمعه چون یک روزنامه ای بود که معروف شده بود آن موقع به گنفیدنشال ایران، یعنی روزنامه ای جنبالی بود و، البته مباحث ادبی داشت با هنرپیشه ها و آینها بود، اولین سالهای بود که یک خورده این مسائل حاشیه ای زندگی هنرمندان و آرتیست ها و حتی شعراء و آینها می‌آمد توی روزنامه، این بود، که دوزار بود قیمت آرژنگ، ما صبح جمعه که می رفتیم دیدن فامیل می دیدیم هرکسی یک آرژنگ زیر بغلش است برای ما خیلی لذت بخش بود، چون اوائل کار ما بود و حس می کردیم که به حال خوانده می شویم و خیلی برای ما لذت بخش بود، آن موقع، اگر حالا یک کمی بیائیم جلوتر. مسائل ادبی فوق العاده، مثلاً شعر کم کم داشت مباحث اش شکل می گیرد همین دکتر رویائی و نصرت رحمانی عرض کنم حضور شما، مخصوصاً نصرت و رویائی و دیگر این حالا بهتان عرض کنم نزدیک سالهای ۳۵ بود که فرض کنید آدمی مثل به آذین دیگر از زندان درآمده بود. ابتهاج و آینها از زندان درآمده بودند، سیاوش کسرائی و آینها از زندان درآمده بودند، چون آینها هر کدام یک دوره زندانی داشتند، آینها دیگر آمده بودند کشیده بودند دو تا مشخصه داشت من این سالها را به شما بگویم «تأسفانه یکیش این بود که دیگر گرایش به مواد مخدر توی هنرمندان شروع شده بود و معمولاً عده زیادی هم از کسانی که کار تئاتر می کردند، هنوز سینما نصبی پیدا نکرده بود و چه آینها

که توی کار شعر بودند، اینها معمولاً شبها که توی این کافه ها جمع می شدند بعد از آنجا میرفتند یک رستورانی بود به اسم رستوران خاچیک و یک رستوران سلمان، یعنی قهوه و چائی و بحث شان را آنجا می کردند بعد می آمدند مشروبشان را آنجا می خوردند بعد از آنجا می رفتند محل های جنوبی شهر توی تریاکخانه ها و هنوز هم البته هروئین خیلی کم بود و نادر بود.

سؤال : تریاک می کشیدند.

آقای سرفراز : ولی تریاک خیلی داشت شیوع پیدا می کرد که خیلی ها مبتلا شدند و خیلی از چهره های واقعیّاً مستعد از بین رفتند و نابود شدند، شما حالا حرف توی حرف می آید، مثلًاً خاطرم هست آن موقع سارنگ بود حالا از آقای دکتر نصر هم بپرسید، سارنگ یکی از چهره های استثنایی بود توی کار تئاتر، شاید می شود با هنرپیشه های خیلی بزرگ مقایسه اش می کنیم این سارنگ بهر حال از همان سالهای بود که کم کم به اعتیاد گرایش پیدا کردند و مثلًاً آدمی که مثل سارنگ که ضمن اینکه هنرپیشه ای خیلی بزرگ بود یکی از حافظ شناسان نادر روزگار بود، این سر کارش بجایی رسید کنار خیابان کنار جوی مرد، تار میزد، تقریباً گدائی می کرد خیلی ها تلف شدند یک آقایی بود به اسم رضا سجادی یکی از چهره های مستعد مطبوعات بود رفت بطرف اعتیاد، و تقریباً برباد رفتند، چیزی که خاطرم هست حالا اسم تئاتر آمد، یک موقع بود که گفتم خیلی از این توده ایها، بهر حال دیگر از زندان درآمده بودند از جمله یکیش محمدعلی جعفری بود که دو دفعه برگشت به تئاتر آمد تئاتر پارس را کرایه کرد و با همان گروهی که با مرحوم نوشین کار می کردند خانم مهرزاد و شباویز و یکی از برادران خاشه و خانم ایرن و یک گروه از چهره های قدیمی تری که آن موقع در تئاتر دهقان کار می کردند، مثل شهلا و اینها شروع کرد به کار تئاتر گذاشتند، یک رقابت ایجاد شد بین تئاتر دکتر والا، یعنی نصر، دکتر والا از اروپا آمده بود و جعفری، یک بخشی از این اختلاف و درگیری و اینها یکی از خوارکهای روز مطبوعات بود، درگیری که داشتند و اینها بهر حال من ..

سؤال : ولی اینها تئاترهایشان قبل از اینکه مثل بگذریم چه نمایشنامه هایی را اجرا می کردند چه تئاتر هایی بود.

آقای سرفراز : تئاتر نصر بیشتر هنوز توی همان حال و هوای شیوه کمدی های از نوع مولیر بود، بعد موقعی

بود که وحدت هم از اصفهان آمده بود نمایشنامه هائی که بیشتر ایرانیزه می‌کردند، اقتباس می‌کردند ولی جعفری بیشتر همین مثلاً بادبزن خاتم ویندرمیر، تئاترهایی که حالت کلاسیک داشت.

سؤال : ولی آنوقت چه جور مردمی می‌آمدند.

آقای سرفراز : ببینید، جعفری باعث شد که دوباره یک عده ای که قهر کرده بودند، یعنی قهر که نه، بعد از دوره تئاتر فردوسی و این که نوشین و اینها رفتند از ایران، هنوز این ذهنیت وجود داشت توی جامعه، بنابراین، یعنی می‌دانستند براساس سابقه ای که جعفری کار می‌کرد با نوشین، فکر می‌کردند بوی گل را از که جوئیم از گلاب، این است که آن تیپ و طبقه ای می‌آمدند که هنوز در ذهنشان وفاداری نسبت به آن مکتب وجود داشت، آن گروه بودند و هنوز هم مثل این اوآخر که تئاترهای لاله زار تقریباً تبدیل شد، شما نمیدانید خاطرتان هست یا نه، تبدیل شد به صحنه ارکستر، بیشتر ساز و آواز بود مثل کافه های ساز و ضربی ولی هنوز آن موقع تئاترها چیز اعتبار خودش را داشت و گروههایی که حالا اصطلاحاً بگوییم بالای شهر زندگی می‌کردند هیچ چیزی نداشتند که بیایند آنجا، چون تنها جای مرکز فرهنگی بود، من خاطرم هست همین تئاتر نصر سالی یکبار شاه می‌آمد حتی آن موقعی که خیلی با تشریفات می‌آمد.

سؤال : برای چی می‌آمدند مثلاً.

آقای سرفراز : فرض کنید برنامه مناسبتی داشت، مهندس والا ، والا هم مدیر مجله تهران مصور بود هم تئاتر نصر را داشت و اینهم میدانید که تهران مصور اساساً از زمان مرحوم دهقان یک مجله ضد چپ بود ضد توده ای بود، آن داستان روشنیان که من جاسوس شوروی در ایران بودم، که حالا انشاء الله فرصتی شد مفصل درباره اش صحبت خواهیم کرد، والا از جمله کسانی بود که آن موقع مناسباتی داشت با دربار و تقریباً مجله تهران مصور را دربار بعنوان یکی از بلندگوهای خودش می‌شناخت و این احترامی که داشتند بهر حال سالی یک بار دعوت می‌کردند می‌آمدند برای دیدن شاه. من بیشتر از این البته اطلاع ندارم، ولی میدانم که علت اینکه این دعوت پذیرفته می‌شد مناسبات خود مهندس والا با دربار بود که البته بعدها مغضوب شد که آن خودش داستان دیگری دارد.

سؤال : ولی فرض بفرمائید از نظر اجتماعی این دو تئاتر یعنی مال آقای جعفری و مال آقای والا، اینها

چه طبقاتی از اجتماع از اینها حمایت می کردند، می رفتند، دوست داشتند.

آقای سرفراز : حالا اگر طبقه متوسط، که در عین حال وقتی که می گوئیم طبقه متوسط بهر حال یک خصوصیت برایش می شناسیم، یک حدی درس خوانده است، این تقسیم بندی کنیم بین طبقه منورالفکر حالا، که در عین حال دارای یک پیشینه سیاسی هم هست، با آدمهای معمولی، آدم متوسط جامعه که می خواهد بباید مثلًا حالا یک چیزی بیشتر از یک تفنن، بهر حال یک کار هنری هم ببیند تفاوتش در همین بود، یعنی مشتریان تئاتر جعفری بیشتر آدم هائی بودند که هنوز ذهنیت سیاسی داشتند و هنوز با گذشته شان نبریده بودند، با گذشته ای که عرض کردم بیشتر چپ بود یعنی حزب توده بود، دقیقاً مشتریش همین ها بودند، با یک زبان دیگر هم می توانم خدمتتان عرض کنم، کسانی بودند که هنوز معتقد بودند هنر معنید، یعنی جعفری و اینها این را نمایندگی می کردند، آنها هنر برای هنر بودند، بهمین علت وقتی که مثلًا دکتر کاووسی بعنوان یک کسی که اولین آدمی است که نقد علمی سینما و تئاتر را در ایران آورد، هوشمنگ کاووسی مخصوصاً نقد سینما و خود دکتر والا که آمد، دکتر فتح الله والا که درس تئاتر خوانده بودند در فرانسه و آمد، اینها ذهنیت سیاسی اصلاً نداشتند و خیلی هم نزدیک بودند چون با هم در خارج درس خوانده بودند، خیلی با هم نزدیک بودند اینها تقریباً یک گروهی شده بودند هنر برای هنر، یعنی هنر احتمالاً برای مردم نه برای به اصطلاح القا کردن فکر سیاسی.

سؤال : آنوقت فرضیاً اینقدر که بازار تئاتر داغ شد، باعث تولید نمایشنامه های نوشته ایران هم می شد.

آقای سرفراز : نه متأسفانه، اصلاً ما یک دوره بسیار فقیری داریم از نظر چیز، چون آن حالا اگر بخواهم بحث تئاتر من کم میدانم، ولی در حدی که میدانم این است که در حقیقت تولید تئاتری که اعتبار اجتماعیش زیاد بود، بعد از جوانمرد و اینها شروع شد یعنی آن موقعی بود که تئاتر بلیل سرگشته و اینها آمد روی تئاتر و آن موقعی بود که تئاتر به اصطلاح ۲۵ شهریور، تئاتر سنگلچ، باز شد که همان آدمهایی که گفتم کلاس دیویدسون را دیده بودند آن یک مثلًا حرکت دیگری بود در کنار این جریان، آن موقع هم اینها تئاتر می گذاشتند ولی یکی دو تا کار گذاشتند توی لاله زار، سالن هائی که وجود داشت یکی سالن فرهنگ بود مثلًا، تالار فرهنگ بود، شما خاطرتان هست یا نه، آن موقع این اصلاً تنها سالنی بود که از دوره رضا شاه مانده بود در اختیار آموزش و پرورش بود، مثلًا موبیدیک را آنجا گذاشتند، که ببینید موبیدیک تئاتری بود که از حالت آن تئاترهای کلاسیک سنتی خارج بود بهر حال یک فضای مدرن تئاتر عرضه می کرد، چون

مکتب جعفری و اینها حالا من می‌گویم آگاهی ندارم ولی اینها بیشتر دنبال تئاتر مکتب شوروی بودند اسلوهننسکی به اصطلاح، بعدها هم که این چیز آمد، حالا اسمش خاطرم نیست، رفته بودند شوروی و اینها و برگشتند، یادم می‌اید خدمتتان عرض می‌کنم.

سؤال : نصرت الله کریمی را می‌گوئید.

آقای سرفراز : نخیر، آن که با خانمش چیز بودند هم خانمشان هنر پیشه بود. همین دولت آبادی آنجا آن دوره‌ای که تئاتر آن‌ها را دید، تئاتر آپادانا را گذاشتند، اسکوئی هم خودش و هم خانمش.

سؤال : اسمشان چه بود.

آقای سرفراز : اسم کوچکش را حالا نمیدانم، او هم بعدها آمد اینها دنبال یک مکتب دیگری بودند ولی تئاتر لاله زار همین دوشاخه بود.

سؤال : شما فرمودید که این رقابت اینها به شما کلی مطلب میداد و لی چه بود این رقابت و چه می‌کردند.

آقای سرفراز : درحقیقت می‌شود گفتش متأسفانه نقد به آن صورت وجود نداشت، سعی می‌کردند که بیشتر آزار بدھند نه اینکه، یعنی درکار هم کارشناسی بکنند، حالا این جو کلی مطبوعاتی بود که رسیده بود به سالهای ۱۳۳۵ و اینها و داشت اصلاً متفتن می‌شد مثلاً شما حالا بعدها من بصورت خیلی مفصل یعنی در اندازه لازمش به شما عرض می‌کنم که مثلاً همین جو باعث شد یک مجله کاملاً سیاسی مثل تهران مصور شروع کند به انتخاب ملکه زیبائی هنرمندان که خود این کلی جنجال‌های کاذب مثل مثلاً این نشریات روزهای یکشنبه مثلاً این چیزها در ایران بوجود آورده بودند، که اصلاً همه حیرت می‌کردند که تهران مصور یک مجله کاملاً سیاسی چه جوری رفته توی این جور کارها که بعدها همان هم باعث شکست تهران مصور شد.

سؤال : آنوقت دولت چه نقشی داشت در این رقابت‌ها.

آقای سرفراز : بینید، در این سال هائی که من خدمتستان عرض می کنم دوره ای است که دیگر زمان دکتر اقبال است یعنی شروع شده بود یک حرکت هائی که شاید یک کارهائی از نظر اقتصادی بکنند، خود دولت بعنوان دولت یعنی ارگانیزم دولت کمتر دخالت داشت در مطبوعات، دخالت بیشتر جنبه امنیتی داشت که به اصطلاح دستگاه امنیتی مثل ساواک یا حکومت نظامی و شهریانی اعمال می شد، یعنی در حقیقت ارتباط دولت در این سال ها یک ارتباط نظارتی نبود از طرف دولت، یعنی آن که نخست وزیر است یا وزیر است وزارت خانه خاصی ما نداشتیم این بعدها پیدا شد که این وظیفه از ساواک و شهریانی گرفته شد و داده شد به خود دولت ضمن اینکه ساواک نظارتی دیگر در کارهائی بود که بیشتر به امنیت کلی مملکت ارتباط پیدا می کرد، ولی سیاست گزاری هائی که روزنامه ها چه بنویسند چه نتویسند، آمد در خود دولت و آن موقع که حالا سوالی که شما می فرمائید موقعیتی بود که دولت زیاد کاری نداشت به این مسائل، توجه می کنید، دخالتی بکنند توی این مسائل، اگر، و دخالتی جنبه طرح و برنامه داشتن نبود، بله اگر یک مطلبی نوشته می شد که به خود نخست وزیر بر می خوره البته ایشان مثلاً دستور میداد به شهریانی یا فرض کنید دستور میداد به ساواک می گفت احتمالاً مشکلاتی ایجاد می شد برای آن کسی که مثلاً چیزی نوشته ولی پالیسی کلی هنوز به یک معنی که در دولت مطرح باشد هنوز وجود نداشت و اینها بعدها پیدا شد که انشاع الله با هم صحبت می کنیم. به حال از نظر شخصی من رفتم شیراز و در سال ۳۷ برگشتم به تهران. به مجردی که آمدم آقای ناصر خدایار که تازه شده بود سردبیر مجله امید ایران دعوت کرد مرا به کار، که از آن تاریخ هست که من بیشتر بصورت آکتیو و بصورت حرfe ای وارد مطبوعات شدم قبلاً بیشتر برای من تفنن بود، درس می خواندم یک درآمد کمی هم داشتم، کارهائی هم می کردم ولی از سال ۳۷ بود که من بعنوان عضو نشسته، عضو آکتیو و عضو، دوره ای بود که درس تمام شد رفتم شیراز وقتی که برگشتم می خواستم بروم استخدام بشوم توی آموزش و پژوهش دبیر بشوم و همین دعوتی که خدایار کرد از من، ناصر خدایار آن موقع رئیس خبرگزاری پارس بود رئیس رادیو بود. کاربر خیلی طولانی داشت که بعد بهش می پردازیم راجع به خدایار، من آمدم بعنوان گزارشکر و خبرنگار و مصاحبه کننده در امید ایران، در حدود دو ماه کار کردم دقیقاً مهر سال ۱۳۴۷ بود که خدایار و صفحی پور که مدیر مجله بود به من پیشنهاد کردند گفتند آقا تو بیا اصلاً بنشین بعنوان معاون سردبیر و برای من اولین بار که حقوق ثابت در نظر گرفته بودند، ۱۵۰۰ تومان و قرار بود اگر چیزی هم می نویسم پول حق التحریر را جدا به ما بدهند، من بعنوان معاون سردبیر با خدایار شروع کردم به کار و خیلی برام جالب بود بخش های فنی مجله، یعنی شیوه صفحه بندی، گراور، تیتر زنی، و آن چیزی که به اصطلاح میزانپاژ بود دیزاین صفحه می گفتند برای من خیلی جالب توجه بود و این است که خیلی میرفتم چاپخانه تا دیروقت می ماندم تا ساعت یک بعد از نصف شب، دو بعداز نصف شب

میماندم و این بخش های فنی چاپخانه را من یاد گرفتم.

سؤال : از آن موقع چه خاطره ای دارید، چطوری بود.

آقای سرفراز : خاطره ای که دارم واقعاً فضای آکوده این چاپخانه ها بود، وسائل بسیار ابتدائی بود، که هنوز باید وقتی نمونه صفحه می دادند باید با این مرکب می ریختند روی این حروف ها و با یک چیز غلطک مآبی بود می دادند، و خیلی فضای آکوده ای بود و شما باید سرصفحه وا میستادید، می گفتید گراور را بگذار اینجا، اگر مثلاً هیچکدام از این چیزهایی که مثلاً هنر صفحه آرائی اصلاً وجود نداشت، توجه می کنید، اصلاً هیچ چیزی به عنوان هنرصفحه آرائی وجود نداشت، یک سری تیتر میزد سردبیر یا معاونش یا هر کسی، اینها را قبل از داد می چیدیدند، می گذاشتند بالای صفحه، عکسها را هم گذاشتند زیرش حروفش را هم ستون ستون می گذاشتند، نسبت عکس به صفحه، نسبت عکس به مطلب، نسبت تیتر به مطلب هر کدام از اینها درصدی هائی دارد، اینها هیچ این مسائل مطرح نبود، اصلاً خود عکس نقشی نداشت در چیز، یک عکس کوچلوئی دوستونی مثلاً اگر هم گزارشی بود دو تا عکس مثلاً صحنه ای، خیابانی چیزی می گذاشتند اینها یعداً اگر فرست شد، خیلی حالت های ابتدائی فنی که وجود داشت، هیچ جهشی نداشت.

سؤال : یعنی اصلاً تعلیم و تربیت درست و حسابی می دیدند یا این چیزها را روی کار یاد گرفتند.

آقای سرفراز : نخیر همه تجربی بود یعنی اصلاً شما هیچ نوع آموزش (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

بخش دوم مصاحبه با آقای حسین سرفراز هشتم اکتبر ۱۹۹۱.

سؤال : خوب خیلی متشرک جناب سرفراز تشریف آوردید به این مصاحبه ادامه بدھیم می خواستیم این مرتبه شروع بکنیم از آغاز فعالیتهای مطبوعاتی تان و خاطراتی که از مطبوعات درایران و از تاریخچه آن درایران پفرمایید.

آقای سرفراز: حضورتان عرض کنم من الان عرض کردم سال ۳۶ که دانشگاه را تمام کردم در همان ایامی که دانشجو بودم کار مطبوعاتی را بصورت نیمه جدی یا متفنن انجام میدادم ولی سال ۱۳۳۷ عرض کردم که من بصورت اکتیو رفتم به مجله امید ایران و سال ۱۳۳۸ سردبیر امید ایران شدم و این کار هم ادامه داشت منتها در نشریات مختلف که عرض کردم در سپید و سیاه، خواندنیها، تهران مصور، خوش و بعد سردبیر سیاسی صفحات داخلی روزنامه رستاخیز و یک دوره کوتاهی هم دبیر سرویس سیاسی روزنامه مردم بعد تا رسیدیم به مدیری مجله جوانان رستاخیز تا رسیدیم به سال ۱۳۵۷ اوائل سال ۱۳۵۷ که من خودم یک امتیازی گرفتم مجله جوان، نیمه های دوم اوائل ماه دوم سال ۱۳۵۷ منتشر شد تا شهریور ۱۳۵۸ ادامه پیدا کرد که بعد دیگر جمهوری اسلامی ۵۸ تا نشریات و مجلات را تعطیل کرد که مجله ما هم تعطیل شد حالا از این دوران من اجازه می خواهم که اول توی مورد صحبتی که من شاهد عینی بودم از ۳۲ بعنوان مبداء می گذاریم تا ۵۷ و حالا یکی دو سال بعدش تا ۵۹ هم می توانیم بیانیم که فضای مطبوعات کلاً بعد از انقلاب عرض شد و یکسره مذهبی ها به مطبوعات حاکم شدند، من شرح می دهم، اجازه می خواهم قبل از اینکه وارد جزئیات بشویم و نشریاتی که من خودم کار می کردم، اساساً برای شما فضا و جو مطبوعات را در این دوره ۲۵ ساله من خدمتتان عرض بکنم. در حقیقت سه برهه را باید تقسیم کرد این ایام، یکی دهه ۴۰ بعد دهه ۴۰ تا می آید دهه ۵۰. هر کدام از این دهه ها به دلیل جو سیاسی مملکت هم متفاوت بود، درست است که ما بعد از ۳۲ بهر حال تقریباً شاه بود که همه کاره بود، ولی همان قدرت شاه هم به دلیل حادثی که در این دهه ها اتفاق افتاد متفاوت بود یعنی در حقیقت شاه از بعد از انقلاب سفید باصطلاح بود، و یعنی بعد از آمدن کانون مترقبی بود که یکسره همه قدرتها را بدست گرفت، قبل از آن هنوز هم چه در کار سیاست هم گروههای سیاسی بودند ولی رجال . . .

سؤال : مثلاً شما فرض کنید توی مطبوعات این فرق قدرت را چه جوری می توانید به اصطلاح بصورت ملموس چه فرقی فرض کنید در عملکردتان در رپورتاژتان در جریان بود.

آقای سرفراز: اساساً مراد همین است که من این دهه ها را تقسیم کردم که تفاوت ها را خدمتتان عرض کنم مثلاً چه تفاوتی بود و چه روندی طی کرد. فردای ۲۸ مرداد هنوز جو مطبوعات، حالا من اینجا دیگر منحصراً راجع به مطبوعات صحبت می کنم، جو مطبوعات هنوز نزدیک بود به فضای قبل از مرداد ۱۳۳۲. یعنی در حقیقت هنوز غیر از نشریات حزب توده و نشریاتی که خیلی ارتباط مستقیم داشتند با جبهه ملی

مثل فرض کنید روزنامه باختر امروز، مثل روزنامه شورش، مثل روزنامه پرخاش، که اینها بهر حال متعلق به جبهه ملی بودند یا روزنامه های چپ که مربوط به حزب توده بودند، اینها البته همه یکسره تعطیل شدند، ولی بعضی از نشریات ماندند و به خصوص دوره ای بود که روزنامه هائی مثل روزنامه آتش، یا روزنامه آسیا، اینها از روزنامه هائی بودند که زمان مصدق همینطور که مثلاً در مجلس جمال امامی و سید شوشتری و اینها بودند که خیلی با مصدق مخالفت می کردند. اینها هم جناح روزنامه هائی بودند که با مصدق مخالف بودند و درحقیقت فردادی ۲۸ مرداد این روزنامه ها خیلی به اصطلاح پیروزمندانه در صحنه بودند، به خصوص روزنامه آتش که به میراشرافی تعلق داشت و در همین دوره است که فرض کنید معینیان در دوره ای که با مصدق مبارزه میشد طیف راست با مصدق مبارزه می کرد، معینیان که بعدها وزیر شد تا رئیس دفتر مخصوص شاه رسید، درآن دوره سردبیر روزنامه آتش بود و برای اینکه به اصطلاح یک پاداشی بهش داده باشند زاهدی این را گذاشت بعنوان معاون تبلیغات درموقعی که بزرگمهر بود رئیس تبلیغات، هنوز وزارتخاره نشده بود درحقیقت رادیو و خبرگزاری پارس این دوتا اداره تبلیغات بودند مرادم این است که فضا هنوز فضای سیاسی بود، درهمین موقع اتفاقی که افتاد این است که چون در جریان سالهای مصدق و سالهای نهضت ملی روزنامه کیهان بهر حال یک نقش ملی می خواست بازی بکند بینابین بود و اطلاعات هم صحبت این بود که درست روز ۲۶ مرداد سرمقاله ای نوشته بود در تأیید شکست کودتای اولیه به اصطلاح در دفاع از مصدق و در آخرین لحظه ها عوض شده بود این بصورت شایعه خیلی قوی وجود داشت، خود زاهدی و اینها و خود شاه که برگشته بود یکی از اولین کارهایی که کردند، چون احساس می کردند که درحقیقت دو تا مؤسسه قوی مطبوعاتی هست که در هرحال اینها بهشان احتیاج است، اولین کارهایی که شد این بود که می خواستند یک مؤسسه ثالث درست کنند که به اصطلاح معروف دکان یک در نمایند یعنی فقط منحصر به این دوتا مؤسسه نباشد و چون محمدعلی خان مسعودی هم سابقه روزنامه نویسی درخود اطلاعات داشت و هم چون در جریان ۲۸ مرداد خیلی نقش مؤثری داشت، محمدعلی خان به سرعت تدارک یک روزنامه ای دید به اسم روزنامه پست تهران که بصورت روزانه منتشر میشد و درحقیقت یک نوع رقابت داشت با اطلاعات و کیهان.

سؤال : آن موقع اطلاعات و کیهان دست کی بود.

آقای سرفراز: دست خود مسعودی بود و دست آقای مصباح زاده بود، منتها درآن موقع مرحوم فرامرزی زنده بود درکیهان و خود فرامرزی از نظر سیاسی خیلی نفوذ داشت توی روزنامه.

سؤال : فرامرزی از کدام طرف بود، دید سیاسی اش چی بود.

آقای سرفراز : فرامرزی بیشتر یک روزنامه نویس بود، آدم خودساخته‌ای بود که از لارستان، عوضِ لارستان آمده بود، آدم میانه‌ای بود، اگر بخواهیم حالا تقسیم بکنیم بیشتر البته به طیف راست مربوط میشد، ولی چون فرامرزی در مجلس هدفهم هم بود یک چیزی بود بین مثلاً جناح تندر و مثل جمال امامی و اینها و گروه جبهه ملی، ولی خود فرامرزی اساساً یکی از خوش قلم ترین روزنامه نگارانی است که در ایران اصلًا بوجود آمده از نظر روانی قلم و به اصطلاح آن شیوه سهل و ممتنعی که داشت در نوشتن. در آن موقع بهر حال می‌خواستند یک رقیبی ایجاد کنند، بنابراین یک مؤسسه مطبوعاتی خیلی نسبتاً بزرگی به وجود آمد که به سرعت یک چاپخانه‌ای درست کردند توی خیابان شاه آباد و روزنامه منتشر شد و فکر میشد که این روزنامه قطعاً رشد خواهد کرد، که متاسفانه یا بهر حال این جوری هم نشد بعد از یکی دو سه سال که شرائط کم کم عوض شد پست تهران کم رنگ شد ولی انتشارش ادامه داشت تا دهه ۴۰ تا آخر دهه ۴۰ حالاً بعد خدماتتان عرض می‌کنم که روزنامه‌ها بصورت گروهی تعطیل شدند، بعد تعطیل شد، مراد این است که تا سه سال و چهارسال اول، فضای روزنامه‌ها کاملاً فضای سیاسی بود.

سؤال : ببخشید میان صحبت تان، این آنوقت فرض بفرمائید نویسنده‌هایی که دست راست بودند مثل شجاع الدین شفا و اینها، آیا از روی نظریات خودشان در وقایع ۱۳۳۲ وارد جبهه شدند یا اینها بطور به اصطلاح گروهی، سپهبد زاهدی یا عوامل مخالف مصدق اینها را می‌گردانند، یعنی نحوه وارد شدنشان به صحنه سیاست چه بود.

آقای سرفراز : بینید، من در ارتباط با کار مطبوعات بگویم اساساً مطبوعات در ایران یک کار صد درصد سیاسی بود.

سؤال : ولی سرنخ جای دیگری بود یا خودشان .

آقای سرفراز : نه حالا عرض می‌کنم. طیف راست در ایران در دهه ۲۰ درحقیقت یک موضع فکری داشت به عکس راست بعدها که اصلًا خیلی بیرونگ بود هیچ موضع فکری نداشت، راست ایران همین جور که چپ

صاحب ابدیولوژی بود، طیف راست هم براساس یک اعتقاد واقعی عمل می‌کرد، یعنی آن ساختار اجتماعی که یکیش بزرگ زمینداری بود، یکیش فئودالیته بود در ایران، فئودالیته هم نمایندگان خودش را داشت، توجه می‌کنید و از توی همان سیستم بود که روزنامه نویسیش هم بیرون می‌آمد. شما فرض کنید خانواده هائی در فارس بگیریم در خراسان بگیریم در هرجا بگیریم این خانواده هائی که به‌حال ارتباطشان با زمینداری بود و سیستم فئودالی که بود اینها هم یک گروه معتقد داشتند و نمی‌خواهم بگویم که اینها آدم‌هائی بودند که بی‌هویت بودند درست عکس آن چیزی که بعدها اتفاق افتاد، یعنی راست ایران کاملاً بی‌هویت شد حتی در مطبوعاتش هم کاملاً بی‌هویت شد، بنابراین نویسنده‌های، همین جور که جمال امامی براساس یک اعتقادی در مجلس با مصدق مخالفت می‌کرد حالا به‌حال وابسته انگلیس بود هرچیز بود، یک بازیگری بود که اعتقاد داشت به آن طرف جمال امامی از نوع آدمهائی نبود که فرض کنید خریده شده باشد چون فرض کنید زندگیش بسیار زندگی دست خالی بود اعتقاد داشت به‌حال به سیاست انگلیس یا به‌چیز که بگوئیم اعتقاد داشت. بنابراین در مطبوعات هم یک سری آدمهائی بودند که براساس اعتقادشان در طیف راست قرار داشتند این یک واقعیتی است. بنابراین تا سال‌های ۳۵، ۳۶ می‌خواهم نتیجه بگیرم، هنوز جو سیاسی زیر ۳۲ وجود داشت بنابراین چند اتفاقی که اتفاق در مطبوعات خیلی بصورت گسترده پوش داده می‌شد، کاور می‌شد، یکیش خود مسئله محکمه مصدق بود که عیناً منعکس می‌شد، حتی محکمه افسران شبکه حزب توده، فرض کنید گروه مبشر و مهندس کیوان و اینها را که گرفتند همه در روزنامه‌ها منعکس می‌شد، فرض کنید مسئله پیمان بغداد که مطرح شد و علاء رفت و حتماً میدانید که توی قطار که می‌خواست به بغداد مسافرت بکند ترور شد که البته کشته نشد، مرحوم علاء ولی با همان حالتی که سرش را با باند بسته بودند که عکسش در روزنامه‌ها چاپ شد رفت بغداد برای اینکه آن موقع قرار بود این مسائل توی مطبوعات عنوان می‌شد و مخالف و موافق حرف میزدند درباره اش.

سؤال : بدون سانسور.

آقای سرفراز: بدون، نمی‌خواهم بگویم بدون سانسور، ولی سانسور آن موقع صرفاً متوجه کوبیدن شاخه ملی بود و شاخه حزب توده، چون در مجلس در عین حالی که مجلس هیجدهم و مجلس سنا که دوباره دائیر شده بود از آن گروه نرفته بودند ولی آنروز هم خدمتستان عرض کردم آدمی مثال دریابیگی، مثل لسانی، مثل در مجلس شورایی مثل حتی همین جفردوی، همین آقای درخشش، مثل جزايری، اینها یک گروهی بودند، حتی مثل شمس قنات آبادی که دوباره جدا شده بود از جبهه ملی و رفته بود، هنوز می‌خواستند یک رنگ

انتقادی داشته باشند و یک مقدار حرف میزدند و اینها در مطبوعات منعکس میشد، در همین ایام تنها کسی که نظارت داشت به کار مطبوعات درحقیقت سازمان امنیت بود که آن موقع البته فرماندار نظامی بود و اینها زیاد به جزئیات کاری نداشتند یک فورمول کلی داشتند که حالا کسی توطنه نکند دوباره نفوذ نکنند عوامل اینها ولی به این مسائلی که حالا خیلی جزئی بود کاری نداشتند ولی اگر کسی هم بهر حال اشتباھی می کرد فوراً احضار میشد و

سؤال : از آن ور قصیه چه، آیا مثلاً یک مطبوعات خودشان را داشتند که مسائل بصورتی که راست می خواهد پخش نکنند یک دستگاه پروپاگاندا بود؟

آقای سرفراز: ببینید درحقیقت نمی شود گفت یک شیوه ارگانیزه.

سؤال : مثلاً پست تهران.

آقای سرفراز: آها، غیر از همین نمونه که بهتان عرض کردم که به این علت خود زاهدی و حتی خود شاه ذی نظر بودند دراینکه بوجود بیاید، چون عرض کردم محمدعلی مسعودی در ۲۸ مرداد فوق العاده نقش داشت، کمکش کردند، بهر حال بعنوان سخنگوی همان شاخه، درحقیقت وابسته خیلی مستقیم، منتشری هرچه که آمدیم جلوتر چون دائرة همان چیزی که ما اسمش را می گذاریم سیاست و به یک نوعی در مطبوعات منعکس بود این دائرة هی تنگتر میشد، یعنی همین اندازه که می خواستند کلیات کاری نداشتند و به جزئیاتش کاری نداشتند رفته رفته دی تیل تر شد یعنی جزئی تر شد و درحقیقت وقتی که نظام، خود کل، فرض کنید آن موقع بگیریم متبلور درفرماندار نظامی متبلور بگیریم در اول دادستان و بعد خود بختیار تیمور بختیار، وقتی که کلیات آنها توانستند به اصطلاح کارها را سامان بدنه شروع کردند به جا پا محکم کردن و کار به کار جزئیات داشتن، درنتیجه دائرة سیاست خیلی محدود تر شد یعنی فضای سیاسی درحقیقت تنگ تر شد بجای اینکه آن فضای باز سیاسی تنگتر شد، خوب نشriات هم بهر حال داشتند بهر کیفیت منتشر میشدند که من حالا بعداً خواهم گفت که چه گروههایی بودند، چه شیوه ای داشتند. اینها برای اینکه صفحات را بهر حال بایستی پُر میشدند، گرایش پیدا شد بطرف تفنن بطرف مطالب سرگرم کننده بنابراین من از ۳۵ که می‌گاییم به این طرف، مخصوصاً از ۳۶، ۳۵، می بینیم که کل مطبوعات دیگر آن رنگی سیاسی شان را خیلی از دست میدهند و بصورت نشriات متفنن درمی‌آید و آنها که صرفاً می خواستند کار سیاسی

بکنند، یعنی به ملاحظات سیاسی در صحنه بودند و مدیرانشان اساساً آدمهای سیاسی بودند، عتبه را بوسیدند و کنار رفتند، حالا من برایتان بعداً مثال خواهم زد که چه جوری شد، بنابراین فضای متفنن بوجود آمد. مطالب غیر جدی شد، بیشتر جای مباحث سیاسی، بیشترجا به مسائل مربوط به خواننده‌ها، مسائل مربوط به هنرپیشه‌ها جای اینها را گرفت، قصه‌های پاورقی خیلی رویش تأکید شد مثلاً داستانهای که منصوری می‌نوشت حسینقلی مستغان می‌نوشت، وقتی که آمدیم این بدتر چهره‌های جدیدی پیدا شدند مثل منوچهر مطیعی، مثل دکتر وحیدی، که مثلاً طنز می‌نوشت، داستان پاورقی ژیگلو می‌نوشت، اینها شدند خواک مردم، درحقیقت دیگر توجیه که به مطبوعات بود به این علت بود نه به علت سیاست، چون مردم هم از آنطرف خواننده‌ها می‌دانستند که دیگر دائرة کارسیاسی تنگتر شده، نمی‌توانند از زندگی عمومی بصورت کامل یک پرتوی در روزنامه‌ها ببینند آن را فقط می‌خریدند که هرگز، مثلاً آن موقع تیراز تهران مصور بیشترین بود برای اینکه مرد روز قصه حسینقلی مستغان بود، بعدها همین حالت را سپید و سیاه پیدا کرد برای اینکه مرد روز قصه آقای منوچهر مطیعی شد که مثلاً داستان راجع به زن‌های آمازون، چیزهای عجیب و غریب می‌نوشت یا خود ذبیح الله منصوری که شروع کرد به پاورقی تیمور لنگ نوشتن که بیشتر یک چیزی بین تاریخ و افسانه بود این چیزها جای مطالب سیاسی را خارج کرد، یک استثناء بوجود آمد که دوره دکتر امینی بود. دوره دکتر امینی وقتی که فضای مملکت سیاسی شد، یعنی درحقیقت یک مقدار فضای باز و سیاسی شد، دو مرتبه بسرعت بخش سهی از مطبوعات برگشتند به همان شکل سیاسی شد یعنی دو دفعه روی جلدیها بجای عکس هنرپیشه و خواننده و اینها تبدیل شدند به عکس آدمهای سیاسی مثل الموتی مثل خانلری، معلمی که گشته شده بود، مثل ضرغام به آدمهایی که آن موقع میدانید یک سری دستگیر کردند برادران رشیدیان یعنی دقیقاً سیاسی شد تا امینی سقوط کرد، امینی که سقوط کرد میدانید که در همان ایام بود که مسئله به اصطلاح کانون مترقب مطرح شد.

سؤال : این روابط ، قبل از آنکه بسراج آن بروید، روابط مطبوعات با دولت چطور بود؟

آقای سرفراز : بله آنها را توی فصل خودش عرض می‌کنم، اینها را همچ می‌بریم زیر تیتر، من می‌خواهم یک فضای کلی بگویم بعد برویم روی دی‌تیل تر. وقتی کانون مترقبی آمد، بعد وقتی که انقلاب سفید شد عرض کنم حضورتان، دیگر دولت خیلی مسلط تر شد، مسئله سانسور تقریباً از دوره آقای منصور، از اوائل دوره هویدا از سازمان امنیت آمد مستقیماً به وزارت اطلاعات و درحقیقت وزارت اطلاعات بود که نظارت می‌کرد، بنابراین دیگر به جزئیات مطبوعات هم کار داشتند، درنتیجه حتی دیگر برای تفنن هم اینقدر خسته

شده بودند جائی نمانده بود، مطبوعات توی دهه ۴۰ که وارد شدند دچار بحران مالی شدند، غیر از دو تا مؤسسه اطلاعات و کیهان بقیه نشریات مستقل عموماً دچار مشکلات مالی شدند و چون فکر می کردند این سانسور دولتی است که مانع شده اینها درست پرواز نکنند، بنابراین توقعشان از دولت شد که آقا باید به ما کمک کنید از همین دهه است که کمکهای دولتی بصورت آگهی سهیمه به مطبوعات شروع شد ولی همه این کمکها که من حالا بعداً جزئیاتش را خواهم گفت، نتوانست مشکلات اینها را تمام بکند بخصوص که دو تا مؤسسه اطلاعات و کیهان چون آنها هم بهرحال رنگ سیاسی شان، نفوذ خودشان را داشتند، ولی چون رنگ سیاسی شان کم شده بود نشریات هفتگیشان یعنی نشریات متنوعشان را با تکیکهایی که بوجود آمده بود از نظرچاپ و اینها خیلی غنی کردند یعنی مثلاً کیهان شروع کرد به زن روز منتشر کردن، در اطلاعات خود اطلاعات هفتگی، اطلاعات بانوان، اطلاعات جوانان، پوستر رنگی، عرض کنم درنتیجه این تعداد خواننده ای که بعنوان تفنن به مجلات رو می کردند دیگر بهرحال یا خواننده زن روز بودند یا خواننده کیهان ورزشی بودند یا کیهان بچه ها بودند یا اینطرف اطلاعات هفتگی، اطلاعات بانوان، عرض به حضور شما اطلاعات جوانان می خوانندند، برای نشریاتی که هیچ وابسته نبودند اصلاً دیگر هیچ راهی نماند، خیلی دشواریهایی بود، بسیار سنگینی دچار شدند درنتیجه بعد از چند بار که دولت بهرحال به صورتهای مختلف کمک کردند به اینها آخر نتوانستند ادامه بدهند، بعد اول و آخر دهه ۵۰ بود که تصمیم گرفتند اینها را بینند و درحقیقت وقتی که ما وارد دهه ۵۰ شدیم جز نشریات اطلاعات و کیهان و تعداد بسیار محدودی مجله از جمله مثلاً خواننیها. عرض به حضور شما، یک مجله، ماهنامه هایی مثل یغما، سخن، اصلًا دیگر هیچ چیزی نماند وقتی دهه ۵۰ رسید فقط تنها چیزی که جای آنها را بعد توانست بگیرد در مقابل این دو تا اطلاعات و کیهان، یکی انتشار آیندگان بود که بعنوان یک روزنامه صبح وارد شد و خوب نقش هم پیدا کرد و یکی هم روزنامه های حزبی بود، یعنی بعد از اینکه بهرحال حزب ایران نوین درست شده بود و حزب مردم هم هنوز وجود داشت، بخصوص ایران نوین غیر از روزنامه اش شروع کرد یک سری نشریات جنبی هم منتشر کردن و در شهرستانها هم همینطور و در بندرعباس و شیراز روزنامه منتشر کردند، تا اینکه سال ۵۴ بود فکر می کنم که آن احزاب هم منحل شدند و رستاخیز آمد. دوره ای که رستاخیز آمد نشریات جنبی اش شکل گرفت، یعنی علاوه برخود رستاخیز بهرحال از نظر چارتی که برایش بوجود آمد بسیار فنی و بسیار حرفه ای بود، درحقیقت دستچین شده بودند از آدمهای حرفه ای مطبوعات، خود دکتر سمسار خوب بعد از سالها سردبیری کیهان، آدم کاملاً پروفشنال بود، حالا بنده هم آنجا درخدمتش بودیم و دیگر دوستانی که بودند، یک روزنامه ای بود که جدا از البته به اصطلاح سازمان حزب روزنامه بوجود آمد اصلًا ساختمنش، بودجه اش همه اینها جدا بود. در نتیجه یک سری از نشریات جنبی شروع کرد

منتشرکردن، فرض کنید رستاخیز روستا، رستاخیز جوانان، رستاخیز کارگر و مجله تلاش که بیشتر برای دانشجویان خارج از کشور بود، درحقیقت روی بساط روزنامه فروشان دیگر شما خیلی روزنامه های غیر از اطلاعات و کیهان و نشریات حزبی فقط یک تک و توکی نشریات مستقل می دیدید که واقعاً حالا الان بخاطردارم از دو سه تا تجاوز نمی کرد و آیندگان. خلوت شده بود بساط روزنامه و همین فضا وجود داشت به همین صورت که عرض می کنم تا رسیدیم به ۵۷. ۵۷ تقریباً از اوائل ۵۷ که دوره آموزگار که مسئله فضای باز سیاسی مطرح شد، اصلًا یک دفعه همه چیز برگشت به خانه اول، یعنی مثل اینکه این آتش زیر خاکستر، تمام آن کادرهای که بنظر میرسید در مطبوعات هستند و سیاست را فراموش کردند همه بعنوان یک آدم های سیاسی عمل کردند و آن چیزی شد که ما در سال ۵۷ شاهدش بودیم چه در اطلاعات و چه در کیهان که بعدها دیگر راجع به نقش بچه های چپ توی این دوره اینها صحبت بکنیم این بصورت خیلی تصویری فضای مطبوعات بود، یعنی از سیاسی شدن، گرویدن به تفنن، بعد دوره بحران، و بعد دوره تعطیل، و ماندن فقط همین دو تا و سه تا نشریه ای که اطلاعات، آیندگان و کیهان و یک نشریات خیلی محدودی که اینها هم همچون بینابین بودند و بیشتر البته به مسائل فرهنگی خیلی توجه شد در دهه، ۴۰، مسئله شعر خیلی جا پیدا کرد توی روزنامه ها برای اینکه . . .

سؤال : اصولاً این کاوريج مسائل هنری چطور بود از همان اول دهه ۳۰ ببعد.

آقای سرفراز: دهه ۳۰ یک شکلی داشت که حالا من بعد خدمتتان عرض می کنم که بیشتر، دو تا خط بود، یکی صرفاً به مسئله هنر، یعنی به مسئله ادبیات می پرداخت و خیلی هم تأکید داشت بعنوان یک وسیله مبارزه، یعنی درحقیقت شعر متعدد ما در دهه نیمه دوم دهه ۳۰ و دهه ۴۰ به اوج رسید.

سؤال : چه خبرنگاران یا سردبیرانی بودند که میشدند گفت جای پائی گذاشتند درمطرح کردن شعر و ادبیات از طریق مطبوعات

آقای سرفراز: عرض کنم در مرحله اول دوره ای بود در فردوسی که نیرمحمدی، یعنی دکتر عسکری که بعدها خودش مجله خوش را منتشر کرد دوره سردبیریش در فردوسی، دوره ای بود که اساساً توجه کردند به شعر و بعد از این دوره تمام نشریات صفحه ادبی باز کردند، منتهی آن چیزی که جدی مطرح شد یکی در فردوسی بود یکی بعدها که خود خوش منتشر شد، بعدها که دکتر عنایت مجله نگین را منتشر کرد،

شعر مدرن می‌گوییم و گرنه در نشریات، یا خود سخن که اساساً حالا آن به تاریخ تطور شعر معاصر برمی‌گردد که چه نقشی داشت که آن سابقه اش طولانی‌تر است ولی اشاعه عمومیش در حقیقت از راه نشریات بود به اضافه کیهان در دوره سردبیری دکتر سمسار که پایه گذاشت صفحه‌ای به اسم هنر روز در کیهان که مباحثت ادبی کشیده شد به روزنامه یومیه و خیلی بُرد وسیعی پیدا کرد، البته نشریات دیگر هم مثلًا فرض کنید مثل آرش و صدف عرض کنم این مجلات ماهانه بودند که آنها هم به مسئله شعر می‌پرداختند، ولی اساساً در دهه ۴۰ مخصوصاً مباحثت مربوط به شعر، بخصوص نسبت به شعر، خیلی جا پیدا کرده بودند و آنی که گفتید من آن چیز یادم افتاد که نقش پیدا کردن یکیش هم کیهان هفته بود. یعنی از وقتی که در دهه شروع شد به انتشار کیهان هفته و بعد کیهان ماه که میدانید آن جزو غرب زدگی آل احمد فرستاد انتشار پیدا کرد در کیهان ماه درآمد، ولی کیهان هفته که دکتر هشت روی یک دوره سردبیری کرد، بعد شاملو سردبیری کرد در این دوره که کیهان هفته که بیشتر به قصه می‌پرداخت، ولی بخش مهمش هم به مباحثت فرهنگی و شعر بخصوص تأکید داشت، اینها باعث شدند که اصلًا شعر در دهه ۴۰ خیلی جا پای مهمی پیدا کند توی مطبوعات یعنی در حقیقت این هم بخشی از آن فضایی است که غلظت فضای ادبی در مطبوعات به دهه ۴۰ برمی‌گردد، منتهی بخش هنریش متأسفانه بخش بسیار مبتنی بود.

سؤال : ولی خوب این برمیگردد در حقیقت به اینکه درآمد اصلی مطبوعات در این دو دهه از کجا بود از آگهی‌های دولت بود یا از فروش به مردم.

آقای سرفراز : حضورتان عرض کنم من وقتی عرض کردم بحرانی شد به علت این بود که منبع درآمد از فروش کم شد یعنی در حقیقت تیراژ کم شد.

سؤال : و این باعث شد که مطبوعات تکیه شان به دولت بیشتر باشد.

آقای سرفراز : باعث شد که مطبوعات تکیه شان به آگهی‌های دولتی بشود که من حالا الان هم عیب ندارد..

سؤال : یعنی حتی روی آوردن به تفنن فروش را بالا نبرد؟

آقای سرفراز : نه، یک دوره ای توانست جائی پیدا کند، منتهی در دهه ۴۰ که اطلاعات، کیهان با امکانات

بیشتری نشریات جنبی منتشر کردند و بار تفنتشن را خیلی قوی کردند دیگر فرض کنید مجله امید ایران نمی توانست رقابت بکند با زن روزی که مدرن ترین ...

سؤال : آن وقت زن روز و اینها خود کفا بودند از نظر فروش؟

آقای سرفراز : بله، بله. نشریات نه تنها خودکفا بودند. دو تا نشریه که وابسته به چیز و اینها حتی درآمد داشتند یعنی تیراژهای خیلی وسیع پیدا کردند اطلاعات هفتگی ...

سؤال : خوب چرا این فرمول را کسان دیگر دنبال نکردند؟

آقای سرفراز : برای اینکه امکانات مالی که اطلاعات و کیهان داشتند مدرن ترین ماشین های چاپ را آورده بودند.

سؤال : از کجا با چه سرمایه، چطور شد که آنها توانستند، فرض کنید پست ایران یا افراد دیگر نتوانستند.

آقای سرفراز : آها، حالا خدمتتان عرض می کنم. مسئله اطلاعات و کیهان من مفصل برایتان صحبت خواهم کرد که این اصلاً موقعیتشان چه بود، اجازه بفرمائید میرسیم به آنجا.

سؤال : باشد، شروع بفرمائید.

آقای سرفراز : آنرا دانه من شروع می کنم خوب من یک فضائی را گفتم، می‌آییم برس بصورت مشخص روزنامه هایی که دراین دوره منتشر شدند، عرض کردم که یک سری روزنامه های سیاسی که هنوز هم حتی کمک کرده بودند به ۲۸ مرداد و دور و بر و زاهدی این مسائل بودند اصلاً خود بخود رفته اند، یک عدد درصحنه مانندند که من حالا براساس تقسیم بندی خدمتتان عرض می کنم اول روزنامه های عصر، یکی روزنامه های عصر، این که می گوییم مربوط به تمام این دوره است، اطلاعات بود کیهان بود. عرض کنم و، پست تهران بود و پیغام امروز. روزنامه های صبح عبارت بودند از آیندگان، فرمان، آزنگ، کوشش، مرد مبارز، صدای مردم، فردا، مهر ایران، و روزنامه های هفتگی قابل اعتنا عبارت بودند از اراده آذربایجان و

دیپلمات . یک سری نشریات هفتگی داشتیم مجلات هفتگی درحقیقت داشتیم که بحران دچار این نوع نشریاتی بود که عرض کردم، مجله سپید و سیاه، مجله تهران مصور، مجله فردوسی، مجله خوش، مجله مهر ایران که یک دوره هم بصورت مجله منتشر شد، مجله آتش، مجله روشنفکر و مجله خواندنیها، اینها هم بهر حال مجلات مهم هفتگی مستقل بودند غیر از اطلاعات و کیهان، یک سری هم نشریات حزبی بودند که عبارت بود از دوره ای که حزب مردم و حزب ملیون بود، روزنامه ملیون درمیآمد بعنوان ارگان حزب ، روزنامه راه مردم درمیآمد بعنوان ارگان حزب مردم، بعدها که ملیون تبدیل شد، دوره ایران نوین، خوب روزنامه ایران نوین جایش را گرفت و تقریباً درهمین دوره چون بسیاری از این نشریات یومیه صبح غیر از اطلاعات و کیهان و بسیاری از این هفتگی ها دچار مشکل شده بودند و حزب ایران نوین بصورت خیلی گسترده تشکیلات صوری درست کرده بود، تقریباً تمام این مدیران رفتند و در حزب ایران نوین و نشریاتشان را بدون اینکه اعلام بکنند تقریباً وابسته به اینها شدند، تقریباً اکثر مدیران به اصطلاح یک کمیته ای درست کردند یک شاخه ای درست کردند که مدیران مطبوعات عضو آن حزب ایران نوین بودند و بعد هم که، روزنامه مردم دوره دبیرکلی آقای مهندس عامری، روزنامه، راهش را برداشتند، بعد شد مردم که آقای صالحیار درآورد، روزنامه خوبی هم بود روزنامه یومیه صبح خوبی هم بود. بعد که رستاخیز آمد نشریات حزبی تعطیل شدند و منحصر شد به رستاخیز که یک سری نشریات داشت که عرض کردم، درین نشریات رستاخیز مجله تلاش بود که قبل از نخست وزیری این به ابتکار آقای هویدا منتشر کرده بود برای ارتباط با دانشجویان خارج از کشور که البته آنهم رونقی پیدا نکرد، ولی خوب چون بودجه داشت منتشر میشد که آنهم را آوردند در داخل رستاخیز. بنابراین رستاخیز در دوره ای که منتشر میشد علاوه براینکه روزنامه صبح خودش منتشر میکرد و توانست یک چیزی را حداقل ثابت بکند که با وجود اینکه روزنامه دولتی بود، بعلت اینکه کار پروفشنال درش انجام گرفت بعضی تمام روزنامه های دولتی که اصلاً در ایران منتشر شده بود و هیچکدامش نگرفته بود این اولین روزنامه ای بود که توانست تیراژ بیاورد درحالی که قیمتش درست همان به اندازه آیندگان و هیچ توزیع مجاني هم نداشت، توانست تیراژ بدست بیاورد و حتی چون در مطبوعات سانسور بود همه شاملش بودند دیگر. در اطلاعات و کیهان یک سانسور بخش خصوصی هم وجود داشت

سؤال: اینها خودشان خودشان را سانسور می کردند.

آقای سرفراز: هم خود سانسوری بود هم بهر حال واحدهای اقتصادی نضع پیدا کرده بودند یک قدرت شده بودند، فرض کنید.

سؤال: درحقیقت فشار آگهی.

آقای سرفراز: بله بله، مثلاً فرض کنید حتی پیکان آقای خیامی، آقای رضائی، حتی تی بی تی فرض کنید باقرزاده ها علاوه بر خود آن مؤسسه حمل و نقلشان جاهای دیگر هم کارخانه داشتند اینها برای اینکه منافعشان حفظ بشود.

سؤال: اینها چه منافعی آن موقع داشتند.

آقای سرفراز: منافعی که فرض کنید می خواستند وام بگیرند عرضم به حضورشما بهر حال از مجموع بودجه مملکت بود دیگر، کیفیت پائینی که داشتند اینها هیچ وقت منتشر نمیشد ببینید فشار اینها بود.

سؤال: یعنی فقط علاقه داشتند مسائل راجع به آنها مطرح نشود یا از طرف دولت هم اعمال نفوذ می کردند.

آقای سرفراز: نه، نه، ببینید خود بخش خصوصی یک قدرت شده بود.

سؤال: مسائل اقتصادی را نمی گذاشتند آنطوری که هست مطرح بشود.

آقای سرفراز: ببینید وقتی که قدرت شده بود درحقیقت اطلاعات و کیهان شما پرسیدید منابع درآمدشان چه بود، اطلاعات و کیهان درست است که آنها هم یک سهم آگهی مثل همه روزنامه ها از دولت می گرفتند ولی درحقیقت فروش با وجود تیراژی نسبتاً بالاتی که داشتند، فروش نبود که اطلاعات و کیهان را می توانست بگردانند. زن روز، چون آقای دوامی بعنوان نمونه خدمتتان عرض می کنم، چون آقای دوامی پورسانت می گرفت حتی از آگهی هم پورسانت می گرفت، ماهی ۱۵۰ هزار تومان درآمد داشت و آن موقع ۱۵۰ هزار تومان یک درآمد خیلی بالاتی بود و بیشتر بخش مهمش از همین آگهی ها بود به اضافه اینکه بهر حال جامعه هم یک شکل مصرفی داشت می چرخاندند جامعه بطرف واقعاً یک نوع مصرف و بهر حال باید تبلیغات وجود داشت فرض کنید هرمزی سازمان فاکوپا را داشت یکی از بزرگترین آگهی دهنده‌گان بود، مسئله همین بلیط های بخت آزمائی. هرمزی یکی از صاحب نفوذ ترین آدمها بود در مطبوعات، اگر دوست

داشت که مثلاً سازمان آگهی رقیبیش را بکوید برایش بسیار راحت بود که فرض کنید وادر کند اطلاعات و کیهان، مثلاً کانون آگهی زیبا را بزنند، آنها هم در حوزه کار اقتصادی رقابت داشتند باهمدیگر، گاهی از این نفوذ استفاده می کردند فرض کنید برای اینکه رقیبیشان را از میدان درکنند. من بعنوان یک مثال خیلی کوچکی بهتان عرض می کنم، فرض کنید یک اتوبوس تصادف می کرد در جاده‌ای مثلاً شیراز و قم، خوب این اتوبوس تی بی تی بود یا مثلاً فرض کنید میهن تور بود یا میهن نورد بود یکی از اینها بود، ولی اگر تی بی تی بود به ندرت توی خبر این تصادف نوشته میشد، اتوبوس تی بی تی تصادف کرده، چرا برای اینکه باقر زاده‌ها یک فورس اقتصادی بودند. اجازه نمیدادند که حتی اسم روزنامه شان، اسم مثلاً تی بی تی تصادف کرده بباید توی روزنامه.

سؤال : پس این در ضمن این بخش خصوصی شاید آنها تمایل بیشتر داشتند که تعداد مطبوعات کمتر باشد برای اینکه کنترلشان بیشتر بود یا اگر ۲۰ مجله بود.

آقای سرفراز: نه ببینید آنها همچین سیاستی نداشتند که بخواهند مثلاً این را محدود کنند.

سؤال : یعنی به هر حال استفاده کردند.

آقای سرفراز: بله آنها بصورت غیرمستقیم به نفع آنها میشد، ولی آن کسی که نسبت به این مسائل کار داشت خود دولت بود، توجه می فرمائید حالا من راجع به خود اطلاعات و کیهان چون تقریباً چیز گفتند ببینید اطلاعات از همان زمان اوائل انتشارش قبل از دهه ۲۰ اواخر دوره رضا شاه خوب معروف بود که بهر حال خود رضا شاه کمک کرده بود که اطلاعات به وجود بباید و خود مسعودی که آدم بسیار خودساخته ای بود توی این مطبوعات و یکی از بهترین گزارشگرانی بود که اصلًا در مطبوعات یک حرفه ای کامل بود و یک حرفه ای کامل ماند تا مُرد، موقعیت اطلاعات را حفظ کرده بود و چون خودش مستقیماً نظارت داشت از نظر سیاسی خوب طبیعی است که موضعش معلوم بود، یعنی از همان آدمهایی بود که بهر حال ذاتاً آدم کنسرواتیوی بود و این کنسرواتیو بودنش منعکس بود در اطلاعات، در حقیقت این جوری بود که هر کس دولت بود بهر حال بعنوان نماینده قدرت، مسعودی می خواست در کنارش باشد در مقابلش نباشد.

سؤال : حتی وقتی که فرض کنید بین سلطنت و نخست وزیر اشکال بود آن موقع مطبوعات سمت کی را

می گرفتند. مثلاً زمان امینی.

آقای سرفراز : آها ببینید، اتفاقاً خود دوره امینی یک دوره بسیار جالبی است، آن موقع بیشتر دوره آن منبع قدرت می گرفتند یعنی بیشتر جانب خود شاه را می گرفتند.

سؤال : امینی روزنامه خودش را داشت.

آقای سرفراز : امینی فقط در دوره نخست وزیریش روزنامه صبح تهران را خدایار منتشر کرد که نزدیک بود به امینی، ستاره تهران بیخشید، و یکی دو سه تا از این روزنامه های هفتگی، اینها یک مناسباتی داشتند مثلاً همین دیپلمات یا اینها، یک مناسباتی با امینی داشتند، ولی امینی خودش در آن دوره روزنامه مشخصی منتشر نکرد، منهای همان ستاره تهران که تقریباً خود چیز منتشر کرد، ولی در گذشته قبل از آن، حالا که روزنامه های یومیه خدمتتان عرض کنم، چرا روزنامه های یومیه صبح همیشه یک گرایش‌هایی به یک نخست وزیری مخصوص داشتند یعنی مثلاً دوره اقبال مناسبات روزنامه های صبح که مثلاً مثل آزنگ ، مثل فرمان ، مرد مبارز اینها با اقبال خیلی مناسبات نزدیکی داشتند بعداً که عرض کردم ایران نوین شد همه اینها رفتند توی ایران نوین که تقریباً تعدادشان در حدود شاید ۱۰ تا از این مدیران روزنامه رفتند و کیل مجلس شدند، بعضی هایشان که نرفتند توی مجلس مثلاً در حد انجمن شهر تهران و اینها رفتند و عضو شدند مثل سپهر، حتی مثل جهانبانوئی. بعضی هایشان مثل، فرض کنید، دکتر مصطفوی مدیر روشنفکر، چون آدم آگاهی بود، کاری نداشت فقط بعنوان مشاور حقوقی می گرفتند یعنی در حقیقت همه زنده کمک دولت بودند. این اطلاعات این وضع را داشت یعنی آن حالت کنسرواتیویش در اطلاعات وجود داشت ولی خوب دوره رونق هم بوجود آمد بود کل مملکت مخصوصاً در دهه ۴۰ اطلاعات هم استفاده می کرد، یعنی بعنوان نمونه بگوییم، اگر شهرکی می خواستند بسازند، از این چیزها زیاد بود، مثلاً منطقه داودیه فرض کنید شهرک کن، مثلاً فرض کنید یوسف آباد، اینها که دریان نو اینها سهم داشتند، حالا کمتر یا بیشتر ولی سهم بزرگ مال اطلاعات و کیهان بود، یکی از منابع عمدۀ درآمدشان اینها از همین دوره آن زمین بازی که توی مملکت بوجود آمد اینها سهمشان را می گرفتند، ولی در عین حال چون مشترک هم بودند یعنی کیهان هم دقیقاً همین کار را می کرد، ولی کیهان همیشه سعی می کرد به اصطلاح به قول معروف چپ بزند ولی پشت را که نگاه می کردیم این واقعیتی است که من باید اینجا بگوییم، پشت را که نگاه می کردیم در آن چیزی که بهر حال شرکت در فساد بگوئیم، خوب بگوئیم، بد بگوئیم، هیچ فرقی ندارد خود مصباح زاده توی دوره

رونق مدارس عالی که کار خیلی پولسازی شد بهر حال آن مدرسه علوم ارتباطات درست کرد آنهم مثلاً مدرسه پارس شریک بودند، در هر کاری که شما می دیدید و هر اتفاقی که در مملکت می افتاد سهم اطلاعات و کیهان محفوظ بود یعنی بانکداری که یک کار با رونقی بود بهر حال آقای مصباح زاده توی بانک داریوش صاحب سهم بود، توی شرکتهای بیمه که مثلاً درست شده بود صاحب سهم بود مسعودی هم همین جوری، ولی یک تفاوتی وجود داشت که مسعودی تا زنده بود نه تنها خودش کنسرواتیو بود کادرهایش هم کنسرواتیو بودند یعنی فرض کنید آدمی مثل احمد شریبدی، آدمی مثل جواهر کلام، آدمی مثل احمد احرار که اینها به اصطلاح نویسنده بودند. (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

سؤال : می فرمودید مستعان.

آقای سرفراز: بله یا مستعانی که اطلاعات بانوان را درمیآورد بعدها که خانم پری اباصلتی درمیآورد اینها همه نوع ، یا حتی ارونقی کرمانی که سردبیر اطلاعات هفتگی بود کادرهایش را طوری انتخاب می کرد که بر آدم های کنسرواتیو، عموماً سردبیرانش فرازمند، مجید دوامی، حضورتان عرض کنم شریبدی اینها همه آدم های کنسرواتیو بودند که مسعودی را خیلی خوب می فهمیدند و می توانستند کار کنند. کار دیگر که مسعودی کرده بود این بود که مجلات هفتگیش را یعنی نشریات غیر روزانه را کاملاً بیرنگ کرده بود از نظر سیاسی، یعنی مطلقاً منحصر به مسائل تفنن و قصه، هنر پیشه و عکس رنگی اینها کرده بودند. نقش سیاسی غیر از اطلاعات نشریات غیر از خود روزنامه داشت فقط روزنامه عربی زبان الاخا بود که بهر حال مسعودی وسیله ای بود، مناسباتی داشت با این کشورهای عربی، این یک نقش سیاسی داشت به اضافه تهران ژورنال و ژورنال دو تهران که نشریات فرانسه زیان، و انگلیسی زبان اطلاعات بودند، اینها بله اینها نقش سیاسی داشتند که خود مسعودی مستقیماً نظارت می کرد و این فضای کنسرواتیو را مسعودی نگهداشت تا موقعی که سکته کرد و فرهاد پسرش آمد و فکر می کنم او سط دهه ۴۰ بود و فرهاد که آمد فضای اطلاعات کلاً عوض شد، یعنی برای اولین بار بچه ها و نویسنده های چپ توانستند در اطلاعات موقعیت پیدا کنند که بیشتر وابسته به حزب توده بودند.

سؤال : واکنش دولت چه بود؟

آقای سرفراز: حالا بهتان عرض می‌کنم، مشخصاً دوره ای که تاراجی شد سردبیر به‌حال تاراجی کاملاً تاندانس چپ بود و حالا می‌فرمایید واکنش، دوره ای شد که تاراجی ممنوع القلم شد، یعنی جزء ۲۱ نفری که در مطبوعات ممنوع القلم شدند یکی‌شان تاراجی بود، خوب اینها شروع کردند رفته رفته اطلاعات را از آن حالت کنسرواتیو و دست راستی بودن و ارتجاعی بودن بیرون آورده‌اند، درست است که مردم نپدیرفتند یعنی در حقیقت استقبالی به یک معنی از اطلاعات نشد که بتواند از نظر تیاراً با کیهان رقابت بکند، ولی اینها به‌حال فکر می‌کردند آن آرمان خودشان را پیاده می‌کنند، دونفر آدم بودند که بصورت مشخص این نقش را در اطلاعات بازی کردند یکی تاراجی بود یکی غلامحسین صالحیار بود.

سؤال: اینها چه جوری می‌نوشتند که هم آرمانشان را پیاده کنند و هم بتوانند بنویسند یعنی چه کاری می‌کردند که در حقیقت هم اهداف سیاسی شان را عمل کنند و هم روزنامه را نبندند.

آقای سرفراز: آها، ببینید بهتان عرض می‌کنم، بخشی از اینها فرض کنید از راه آن طرح مسائل فرهنگی بود یعنی در خود اطلاعات خیلی عقب افتاده تر از چیز بود، ادبیات برای که در اطلاعات مطرح می‌شد چه آن موقع حتی اطلاعات ماهیانه هم منتشر می‌شد ادبیات در حد مقالات دشتی، عرض کنم ترجمه‌های شجاع‌الدین شفا، شعر مهدی حمیدی، شعر دکتر صورتگر در این حد، ولی وقتی که این گروه آمدند به حضورتان عرض کنم، فرض کنید دیگر راهی پیدا کرد که آقای دکتر جواد حجابی بباید مثلًاً بعنوان دبیر فرهنگی اطلاعات کار بکند، درنتیجه جائی پیدا بشود مثلًاً برای شعر شاملو، شعر شاهروندی، شعر مثلًاً سایه که اینها هم دیگر تکلیفی‌شان روشن بود.

سؤال: حالا یک سوال دیگر من دارم، بعضی وقتها این سوال پیش می‌آید که آنها که علاقه نداشتند به دستگاه ضمناً توی مطبوعات بودند به یک صورتی سعی می‌کردند چهره دستگاه را در حین تمجید و تعریف و اینها خدشه دار کنند مثلًاً با تمجید زیاده از حد یا مثلًاً نقل کردن جملات بیخود، یک جوری که از شان ایراد نمی‌شد گرفت ولی در ضمن، آیا این بود؟

آقای سرفراز: عرض کنم یکی از شیوه‌هایی که شما هیچ جای دنیا در این چارچوب کار روزنامه نویسی اصلًاً نمی‌بینید، چون به‌حال توی فضای آزاد تکلیف شما روشن است. ببینید از کوچکترین اتفاقی که در مملکت می‌افتد، حالا شما پرسید که چه جوری اگر یک تئاتری مثلًاً گذاشته می‌شد فرض کنید تئاتر سعادت، فیلم

گاو، مثلاً تئاتر ش، عرض کنم اینها بهر حال یا در تئاتر ۲۵ شهریور یا در، . . خوب تکلیف ساعدی معلوم بود که حرفش را چه جوری بزنند، حرفش را می خواهد بزنند، کاری که در مطبوعات میشد این است که کاملاً این را پوش می کردند و ساپورت می کردند، برای اینکه آن حرف برود توی مردم، طنز مثلاً خیلی جا پیدا کرده بود توی خود مطبوعات برای اینکه بهر حال وسیله طنز بود میشد یک مقدار حرف زد، گاهی از خود خبری که بوسیله دولت در اختیار می گرفت. همان این را به یک شیوه ای منعکس می کردند که معلوم بود این خبر، خبر دولتی است» فرض کنید اگر فرسیو ترور میشد، خوب منطقاً از نظر روزنامه نویسی باید میرفتی گزارش خیلی مفصل و مشروط تهیه می کردی که مردم در جریان قرار بگیرند، ولی یک همچین اتفاقی که می افتاد فرض کنید وزارت اطلاعات از طریق ساواک یک خبر ۵ خطی میداد مثلاً دیروز ساعت ۴ بعد از ظهر گروهی مثلاً مارکسیست های اسلامی سپهبد فلان را ترور کردند، خوب این خبره خطابود.

سؤال : اجازه میدادند گزارش مشروح را بدھند.

آقای سرفراز : نه دیگر چون نمیدادند حالا شما می خواستید از طریق روزنامه به خواننده ات بگوئی آقا ما دستمنان بسته بود.

سؤال : من وقتی بچه بودم خوب یادم این برای من همیشه گنگ بود، یک خبر بزرگی بود بعد نه می گفتند کی اتفاق افتاد نه کجا اتفاق افتاد، مثلاً یادم هست آیت اللہی بود که در اصفهان.

آقای سرفراز : شمس آبادی.

سؤال : شمس آبادی بود که گروه هاشمی اینها بود فقط نوشته بود این گروه کشته شد این آدم کشته شد، ننوشته بود کی کشته شده، بوسیله کی کشته، چه تئوری هائی هست، یعنی یک چیز نامفهومی ولی من مطمئن نبودم حالا این عمدی است یا بوسیله ساواک سانسور کردند.

آقای سرفراز : ببینید این خبر را شما این خبرها را متعددالمال بود یعنی شما نه یک واو می توانستید کم بکنید یا یک واو اضافه بکنید.

سؤال : این خواسته خود این روزنامه نگاران بود یا دولت اجازه نمیداد.

آقای سرفراز : نخیر ببینید این چیزها دیگر میرفت توی کاتگوری سانسور، آن اصلاً هیچ ربطی نداشت شما آن خبری که می‌آمد از وزارت اطلاعات در اختیار شما قرار می‌گرفت شما دیگر نه می‌توانستید بیشتر بگذارید نه کمتر بگذارید.

سؤال : حالا من آن تیکه ای را که اینها فکر می‌کردند کار عمده است، مثلاً فرض کنید یک خبری درمی‌آمد که به فرمان مطاع مبارک ملوکانه مثلاً چاهی در بلوچستان افتتاح شد، این به اصطلاح اینقدر مسخره بنظر میرسید، یعنی منظورم به این نوع گزارشگری، کارشکنی بود، دستگاه بنظرم مضحك بنظر می‌آمد.

آقای سرفراز: ببینید این روزنامه است درست شما یک هدلاینی می‌گیرید از این بالا تا پائین، توجه می‌کنید، حالا همان خبر را مثلاً فرسیو می‌گیریم بعد می‌بینید این هدلاینی که تمام روزنامه نوشته فقط چهارخط زیرش هست، این خواننده باید واقعاً احمق بود که شما یک هدلاینی به این بزرگی می‌بینید بعد خبرش چهارخط است، می‌بینید، این متوجه می‌شود که این خبر از یک کانال دولتی آمده و روزنامه مجاز نبوده.

سؤال : فقط روزنامه برای اذیت برداشته تیتر را بزرگ کرده .

آقای سرفراز: ببینید آها تیتر را بزرگ کرده، همه رفتند ببینند ۵ خط است، هر آدمی با اندکی شعور می‌فهمید با یک همچین اتفاقی که می‌تواند هدلاین روزنامه باشد، بعد باید بصورت کامل کاور بشود ولی ۵ خط است.

سؤال : مدیران روزنامه یا ساواک متوجه نمی‌شدند که روزنامه نگاران دارند چکار می‌کنند.

آقای سرفراز: بله یک وقتی عرض کنم حضور شما یک اتفاقی افتاده بود حالا بعد داستانهای شیرین روی این درگیری هائی است که مثلاً اتفاق افتاده، خوب این کارهای دوپهلو که می‌کردند آن زمان هنوز وزارت

اطلاعات نیامده بود این سرهنگ شاهین، در جریانی بود که یک رپورتاژی ما چاپ کرده بودیم از اینها که بدنشان را خالکوبی می‌کنند و یکیش بود عکس استالین را روی سینه اش خالکوبی کرده بود، خوب چاپ شده بود درست آن بجای خود حزب توده و اینها خلاصه سر و کار کشید به سانسور و به سازمان امنیت و اینها ما گفتیم بهرحال عکسی از زیر چشم گذشته و اینها گفتش نه شما می‌خواهید یک کاری بکنید که مثلًا ۲۰ میلیون ملت ایران بفهمد ما نفهمیم، خوب ما یکی از آن ۲۰ میلیون آنها می‌فهمیدند ولی واقعیتش این است که یک جدال دائمی بود.

سؤال : ولی دفعه اول که می‌دیدید مثلًا شما یک خبر دولتی را بر میدارید این جوری می‌کنید آنجری می‌کنید دفعه بعد نمی‌آمدند فرض کنید یک محتوای بہتان بدنه مجبورتان کنند.

آقای سرفراز: ببینید، آقای نصر، من یک چیزی به شما بگویم، در هیچ دوره ای در این ۲۰، ۳۰ سالی که من کار می‌کردم شما هیچوقت شعور ندیدید در دستگاه سانسور، در حقیقت یک مأموران دولتی بودند که ممکن بود مثلًا اندیکاتور نویس وزارت مثلًا سازمان ثبت و احوال باشند حالا آورده بودند گذاشته بودنشان سانسور توجه می‌کنید، یک فرمول می‌گذاشتند جلوی اینها یک مدت‌ها، مثلًا حالا موقع داستان گلسربخی که پیش آمده بود، اصلًا گلسربخ اسمش نوشتنش منوع شده بود. این دیگر شعور واقعاً نداشت فقط وقتی که این شرع می‌کرد به خواندن که سانسور کند تا به گل سرخ میرسید دیگر میدانید، نمی‌خواست خودش را اذیت کند می‌گفت آقا این منوعه، ببینید، سیستماتیک چون علتش هم این بود که هیچوقت در هیچ دوره ای سیاست فقط سیاست سانسور بود، سیاست تبلیغ نبود، تبلیغ منحصر شده بود، چون تبلیغ کار خیلی ظریفی است، فقط یک نوع تملق، ببینید. چند چیز بود برای اینها مهم بود فرض کنید، خبرهای مربوط به دربار، خبرهای مربوط به دربار هیچ روزنامه ای هیچ حق نداشت از خودش گزارشی بنویسد حتی گزارش مثبت.

سؤال : اینها صاف میدادند بہتان.

آقای سرفراز: ببینید اینها بولتن بود، مثلًا اعلیحضرت رفته بود شاه فقید رفته بود خراسان مثلًا، شما اگر ده تا خبرنگار هم حالا آنجا داشتید و یک صحنه هائی هم می‌دید که خیلی مثلًا انسانی بود، مردمی بود عرضم به حضور شما، ولی آن حق نداشت که بخواهد، حتی کمک هم می‌کرد نه اینکه مثلًا حالا بخواهد تنقید بکند، حق نداشت روی آن یک چیزی برآساس ذوقش بنویسد که اگر برخوردی مثلًا دیده بود بین

شاه و فرض کنید یک روستائی، این را باید منتظر میماندیم که خبرخودشان، خبرنگاران خود خبرگزاری پارس میرفتدند میآمدند خبر را درست می کردند، بولتون میشد، بولتون میآمد روی تلکس، شما خبرهای دربار را این اواخر راجع به دوره نخست وزیری هویدا را باید فقط از روی تلکس استفاده می کردید، تنها کسی که این اواخر خواست این فضا را یک خورده عوض کند فرح بود، ببینید که یک سری می برد خودش مثلًا از دفترش دعوت می کردند میرفتدند همراهش، البته آن را هم باید می فرستادند دفترش می دید نه این جوری نبود که کاملاً بدلخواه منعکس بشود، ولی ببینید یک فرمول خیلی معین و مشخصی بود.

سؤال : آنوقت این تنش هایی که پیش میآمد در حد خود شما پیش میآمد یا می رفتند سراغ فرهاد مسعودی و مصباح زاده.

آقای سرفراز: ببینید من حالا همینجا اساساً راجع به تنش اصولاً مسئله سانسور برایتان عرض کنم . سانسور یک موقع که عرض کردم اول فرماندار نظامی بود بعد سواک شد، بعد از اول دهه ۴۰ آمد اصولاً به وزارت اطلاعات یعنی از دوره وزارت آقای معینیان آمد در وزارت اطلاعات، برای این کار یک اداره مطبوعات درست کردند اداره مطبوعات قبلًا بخشی از وزارت کشور بود یعنی مثلًا شما امتیازی هم می خواستید بگیرید باید میرفتدند از وزارت کشور، کار آنجا بود اینها آمد شدجه، وظایف وزارت اطلاعات. وقتی که شد وزارت اطلاعات اول اداره مطبوعات درست کردند بعد در حد مدیرکلی شد بعد یک معاون مطبوعاتی درست کردند، تا آنجائی که یادم هست اولین کسی که این کارها را پیدا کرد عباس فروتن بود که خودش از روزنامه نویسی‌های خیلی قدیمی بود، سالها سردبیر مجله آشفته مال عصار و اینها بود، بعدها پورشالچی آمد، عرضم به حضورتان تدین آمد، یک دوره ای سپهبد سعادتمند آمد، دوره ای که وزارت مرحوم پاکروان، آرین پور آمد و نیکو خواه آمد. سانسور متمرکز شد، اول که به مناسبت همین حادثی که اگر ۱۴ خرداد هست، هنوز بیو ۱۴ خرداد میآمد خواستند کنترل را، درست است که زمان علم بود ۱۴ خرداد، ولی دولت بعدی خواستند کنترل را بیشتر کنند. اول گفتند تمام مقالاتتان باید بباید اینجا ما ببینیم، یعنی وقتی که حروفچینی میشد برد میشد در آنجا همه را می دیدند.

سؤال : یعنی هر روز.

آقای سرفراز: بله این سیستم اطلاعات و کیهان را جدا عرض می کنم سیستم اطلاعات و کیهان تقریباً یک

آدمهایی گذاشته بودند که مطالب اساسی شان را باید می دیدند.

سؤال : توی خود روزنامه.

آقای سرفراز: یا توی خود روزنامه بودند یا بعد می فرستادند که درحقیقت باید درجریان قرار می گرفتند. این دوره ای بود که دوره آقای فروتن بود که خیلی شدید بود و دوره خیلی بدی بود. رفته رفته که شکل گرفت یک اداره بود اداره مطبوعات شاخه های مختلف پیدا کرد، آگهیش یک قسمتش شد، اداره خدماتی و مطبوعاتی درست کردند، عرض کنم و اداره سانسور یعنی بازبینی که آن کمیسیونی بود که مطالب را می دید یک دوره ای رسید که یک مقدار تخفیف دادند، گفتند که آقا مجلات، صبح زنگ میزدند یعنی این سیستم هر روزی بود، صبح زنگ میزدند لیست باید و نباید میدادند، مثلاً می گفتند فلان هوایما درآنجا فلان فانتوم سقوط کرده این نباید نوشته بشود، آقای استاندار مثلاً، کرمان فلان نطق کرده یک همچین مطلبی گفته این نباید نوشته بشود، نماینده فلانجا درمجلس راجع به بودجه این جور حرفی زده این نباید نوشته بشود. یک سری از این لیستهای نباید، یک چیزهایی هم باید می گفتند مثلاً بازدید آقای نخست وزیر از کارخانه ذوب آهن باید نوشته بشود.

سؤال : کی این را تصمیم می گرفت شما هیچوقت میدانستید کی این لیستها را درست میکرد.

آقای سرفراز: اینها کمیسیونی بود دروزارت اطلاعات که البته نماینده ساواک هم بود اینها براساس ارتباطی که خود معاون مطبوعاتی داشت با نخست وزیری با ساواک با اداره اطلاعات شهریانی و تشخیص خودشان.

سؤال : به نظرتان اتوريته آخری کی بود دراین مسائل یعنی واقعاً کی تعیین میکرد اخبار مملکت تصمیم می گرفت به نظر من این خبر فانتوم نباید چاپ بشود.

آقای سرفراز: این اتوريته در وزارت اطلاعات بود البته با نظر ساواک.

سؤال : ولی شخص خاصی نبود؟

آقای سرفراز: نه شخص خاصی نبود.

سؤال : چنانچه . . . راجع به مسائل آنوری ثابتی بود این ور ...

آقای سرفراز: ببینید، از کانالهای مختلف نسبت به بعضی مسائل یا با وزیر درمیان می گذاشتند یا با معاون، آنهم همینطور سلسله مراتب. مثلاً آقای نخست وزیر یک چیزی دوست نداشت باشد زنگ میزد به وزیر اطلاعات که آتا نباشد یک وقت خود وزیر اطلاعات مثلاً یک چیزی تشخیص میداد باشد یا نباشد.

سؤال : یعنی از این وری می توانست تا شخص شاه بالا برود.

آقای سرفراز: بله تا شخص شاه میرفت، دقیقاً بعضی مسائل تا شخص خودش میرفت، حالا من یک پرانتز باز کنم، این لیست باید و نباید را میدادند آنوقت روزنامه وقتی درمیامد قبل از اینکه منتشر بشود و برود به توزیع باید میرفت نسخه اش به وزارت اطلاعات، آن موقع اگر چیزی نبود که مسئله ای نبود، اگر بود اولین کاری که می کردند به بخش توزیع دستور میدادند که این روزنامه یا مجله نمی تواند توزیع بشود، آن موقع بود که مرحوم محرملی خان خدا واقعاً رحمتش کند که آدم خیلی خوبی بود سرو کله اش پیدا میشد.

سؤال : این کی بود.

آقای سرفراز: محرملی خان از چهره‌های خیلی قدیمی از دوره رضا شاه اینها بود، پیرمرد خیلی ریز نقشی بود که این در اداره اطلاعات شهریانی بود از دوره مصدق هم عرضی به حضور شما این کارش همین بود، هر وقت خواستند گفتند روزنامه تعطیل بشود یا توقيف بشود سر و کله محرملی خان پیدا میشد، گاهی هم خشن نیت نشان میداد مثلاً فرض کنید مجله چاپ کرده بودیم خودش هم می فرمید حالا سر یک چیز بی معنی گفتند آقا برو توقيف کن یواشکی می گفت خیلی خوب حالا سهمیه شهرستانتان را که فرستادید توجه می کنید، ولی تهران را باید حتماً عوض بکنید من اینجا هستم عوض کنید، میدانید یک چراغ سبزی میداد حالا یک قسمتش مثلاً شهرستانتان را بفرستید البته مواقعي که چیز بود.

سؤال : آنقدر مثلاً جدی نبود.

آقای سرفراز: اگر جدی نبود، اگر خیلی جدی بود که حتی اگر مثلاً توزیع پست هم شده بود همه را جمع می‌کردند، آنوقت توی این جریان یک مسائلی پیش می‌آمد که این دیگر فراتر از به اصطلاح وزارت اطلاعات بود، یک وقتی که به یک بالا خیلی ارتباط پیدا می‌کرد آن موقع دیگر ساواک مستقیماً دخالت می‌کرد حالا من مثلاً بعضی از نمونه‌ها را به شما عرض می‌کنم. وقتی مجله باشاد منتشر می‌شد، قطع کوچلوئی بود مال اسماعیل پوروالی، یک آقائی بود به اسم شهاب سردبیرش بود، واقعیتش این است که شب مثلاً آخرین لحظه که شما روزنامه را می‌بستید گاهی مثلاً یک صفحه مطلب زیاد می‌آمد گاهی هم اتفاق می‌افتد کم می‌آمد، این موقع بهش می‌گفتند یک گراورهای، معمولاً توی گوشه چاپخانه تعداد گراور آنجا افتاده بود، شما مثلاً یک عکس زیباتی را بر میداشتید یک خط شعری یا یک چیزی می‌نوشتید یک گوشه صفحه را پرکنی، یکی از این موارد عکس، یک تکه کم آمده بود. اتفاقاً صفحه ماقبل آخر این باشاد کوچلو، آن شهاب که کار سردبیرش را میکرد رفت توی این گراورها را گشته بود گراور هم وقتی یکبار چاپ می‌شد می‌انداختند آنجا بهر حال یک غشایی از مرکب رویش پوشیده بود، این نگاه کرده بود دیده بود که جوانی است یک کلاه هم سرش هست کلاهش را کج گذاشته زیر این شعر را هم می‌نویسد: نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست / کلاه داری و آئین سروری داند. اتفاق بود خیلی، فردا صبح این میرود زیر چاپ در می‌آید می‌بینند عکس اعلیحضرت جوانی‌پاییش در لباس پیشاھنگی است، خوب ببینید این موقعی بود که دیگر از وزارت اطلاعات اینها هیچ ارتباطی نداشت چون آن موقع بود که ساواک دخالت می‌کرد درنتیجه سرهمنی مورد شهاب را گرفتند.

سؤال: ساواک درجه مرحله‌ای دخالت میکرد در مرحله‌ای که میرسید به بازار یا یک نمونه می‌فرستادی وزارت اطلاعات.

آقای سرفراز: نه آن قبل از انتشار بود ببینید برای ساواک این آن موقع بود که آیا در این کار سوء نیتی بوده.

سؤال: یعنی چه جوری اصلًا متوجه می‌شدند.

آقای سرفراز: برای اینکه قبل از انتشار می‌دیدند همه چیز را.

سؤال : همه چیز را می دیدند، بعد میرفت آنجا.

آقای سرفراز: میرفت آنجا می دیدند اگر یک همچین موردی پیش می آمد، اینجا بود که دیگر حالا باید ساواک تحقیق کند ببیند این کار براساس یک سوء نیت شده یا اشتباه بوده ولی درنتیجه همین کار اول خوب مدتی زندان بود شهاب، مجله را که اصلاً تعطیل کردند خود پوروالی را گرفتند شلاق زدند.

سؤال : یعنی قبول نکردند که این اشتباه شده.

آقای سرفراز: بله، بهر حال گفتند این سوء نیت را از کجا می توانست بگوید هرچه می خواست بگوید آقا گراور بود می گفتند مگر تو چشم نداری که مثلاً عکس اینهمه گراور چه جوری گراور شاه آمد.

سؤال : ولی این گراور از اول گراور سیاسی بوده، قبل از کجا چاپ شده بود؟

آقای سرفراز: ببینید عکس پیشاہنگی بعنوان این که شاه مثلاً پیشاہنگ هم بوده چاپ شده بود آن شعر این را چیز کرده بود.

سؤال : ولی این دوتا باهم یک زمانی چاپ شده بود.

آقای سرفراز: نه با آن شعرکه چاپ نشده بود، آن گراور یک موقع مثلاً گزارش سالروز مثلاً پیشاہنگی بوده عکس شاه چاپ شده بود که مثلاً شاه هم پیشاہنگ بوده که آقا ببینید شاه هم جزء نیکوکاران پیشاہنگ بوده، ولی آن شعر معنی دار کرده بود نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تن داشت / کلاهداری و آئین سروری داند. اصلًا با مشاهد تعطیل شد عرضم به حضور شما خود پوروالی را گرفتند، بعدها بعد از تقریباً ۴ ماه که این گرفتاری و زندان و اینها، البته پوروالی زود ملتفت شد، دیگر دکتر اقبال به مناسبت رابطه ای که با پوروالی داشت دخالت کرد و بهر حال گرفتاری پوروالی، ولی از آن تاریخ بعد دیگر شهاب که اصلًا کلاً از مطبوعات طرد شد که دیگر حق نداشت منع القلم شد و رفت ولی دیگر پوروالی هم نتوانست مناسباتی پیدا کند با دستگاه دولت، یعنی همیشه یک آدم مشکوک تلقی میشد. یک نمونه دیگری از همین مسئله می خواهم برایتان بگویم که خیلی مثلاً باعث شد روزنامه امید ایران اصلًا مجله اش بایستی تعطیل بشود، اینها

یک گزارش چاپ کرده بودند ترجمه شده بود از مجله لایف، لایف میدانید تصویری است، دیگر توی این یک چند تا عکس چاپ کرده بودند از کلوب های همجنس باز که بهر حال توی امریکا هم هست توی این کلوب ها یک عکسی بصورت کولاژ، عکس هم نبوده از مرد های معروف دنیا کولاژی درست کرده بودند به دیوار زده بودند، یکیش هم عکس شاه بود، خوب معمولاً آن موقع از نظر فنی هنوز گراورها آنقدر روشن در نمی آمد، رسم این بود که پشت عکس یک فلشن میزدند این جوری اندازه عکس می نوشتند یا به سانت می نوشتند مثلًا یا می نوشتند دوستونی یا مثلًا اشبون فلان و اینها، یک آقائی بود به اسم افراسیابی که خود او هم داستان دارد، زمانی معاون سردبیر کیهان بود ولی بعد معتماد شده بود دیگر آمده بود به روزگار بدینخیش، این آمده بود پشت این عکس یک فلشن زده بود که اندازه عکس بنویسد، دقیقاً آن فلشن آمده بود روی جائی که عکس شاه فقید بود، این چون عکس ها، لایف را الان نگاه نکنید، یک موقع بود لایف یک خورده کاغذهایش حالت کاهی داشت ببینید، بقول معروف اصطلاحاً این عکس پشت داده بود مثل اینکه می بینید الان شما مثلًا این من فلاش بزنم جای فلشن آمده بود روی عکس، درست خیلی هم ریز بود، ولی خوب اینها چون دیگر روی این مسائل بهر حال کسانی بودند وقت نظر می کردند آن مجله هم اتفاقاً منتشر هم شد چون توی نگاه اول کسی نفهمیده بود مجله منتشر شد، شاید ۴۸ ساعت بعد دیده بودند که گزارش مربوط به کلوب همجنس بازان است. الان ترجمه هم هست بعد اعکس چاپ کردن فلشن آمده درست مثلًا روی سرشاه، همین افراسیابی را گرفتند برند، مدتی زندان بود، این پیامدهای بعدیش این بود که آن دوره صفحی پور وکیل بود نماینده نهادند بود. دوره بعد وکیل نشد.

سؤال : ولی در این موقع فرض بکنید مصباح زاده نمی آمد به دفاع سردبیرش آن بایستد جلوی سواک.

آقای سرفراز: اصلاً خود مصباح زاده آن موقع زیر سوال میرفت این موقعی که این جور کیس ها بود از هیچکس کاری ساخته نبود مگر.

سؤال : نمیشد به دولت واسطه شد، مثلًا به آقای هویدا.

آقای سرفراز: نه اصلاً همچین مسئله ای نبود، ببینید این مواردی که سواک، در خود کیهان حالا من برایتان یک مثال میزنم، در کیهان تیتر بزرگی نمیدانم به مناسبت سوم اسفند، مثلًا نوشته بودند اعلیحضرت رضا شاه کبیر، این در تیتر بزرگ بود نسبتاً، تیتر ۲۶، ب" این افتاده بود، معلوم است چه خواهد شد این را اول

کاری که میکردند میآمدند توی چاپخانه روزنامه تمام آن مدارک و چیزها را می گرفتند. بالاخره آن نویسنده نوشته مثلاً خط نویسنده را آوردند دیدند آن بیچاره نوشته یعنی در حقیقت...

سؤال : بررسی می کردند این را کی نوشت.

آقای سرفراز: بله، بله، رسیدند به مصريح توجه می کنید، به حروفچین رسیدند گفت آقا من اشتباه کردم، زدم بهر حال آن چک آخر با مصحح است، دوتا مصحح بودند یکی مصحح ستونی بود آنرا گرفتند یکی هم مصححی که بهر حال آخرین بار که صفحه می خواست برود زیر چاپ یک کس دیگری بود باید تصحيح دیگر می کرد، اوکی میکرد، دو تایشان را گرفتند تا برسد به آنجائی که بهر حال اینها به یک کیفیتی ثابت بکنند که در این کار سوء نیت نبوده حالا چقدر سین و جیم از اینها میکردند، سابقه اش را بررسی میکردند دوستانشان را می دیدند آقا با کی رفت و آمد دارد، همین بهر حال یک ۳ و ۴ ماهی طول می کشید تا آن بخواهد از این گرفتاری در بیاید. نمونه دیگر حالا البته نمونه خفیف ترش روزنامه ملیون بود که آقای ناصر رنجین بود که آن روزنامه را در میآورد، تیتر بزرگ زده بودند نمی دانم به مناسبت چهارم آبان و اینها بالا یک هدلاین زده بودند شاهنشاهی که بر قلبها حکومت می کند، این "ق" شده بود، یک "ی" افتاده اینجا. این شده بود بر فیلها حکومت میکنند، آن باعث شده بود که خوب روزنامه هم به جای خودش، روزنامه هم بود مال خود دکتر اقبال در حقیقت آن موقع حزب چیز بود دیگر، رنجین را گرفتند رفت، روزنامه را هم خوب شما حالا روزنامه را ادامه بدھید.

سؤال : این باعث میشود که همه خیلی دقیق کار کنند.

آقای سرفراز: بله خوب ببینید، مردم این است که این اتفاق که می افتاد جائی بود که دیگر مسئله وزارت اطلاعات نبود.

سؤال : ولی آیا در اکثر اوقات این واقعاً تعمدی بود یا . . .

آقای سرفراز: والله ، مثلاً حالا مورد مثلاً حالا امید ایرانش را گفتم، آن چون آدم معتادی بود اینها خودشان

بعد فهمیدند که این اصلاً درحال چرت بوده مثلاً، و خوب پشت عکس هم بهر حال، تمام عکسها را برده بودند نه تنها آن عکس تمام آرشیو امید ایران را برده بودند که ببینند واقعاً سیستم همیشه همین جوری بوده که پشت عکس این جوری فلاش میزدند و با همه این حرفها به شما بگویم این جوری هم نبود که بدون چیز بماند جزا بماند، یعنی همین باعث شد که صفحی پور دوره بعد وکیل نشد، یعنی دیگر نگذاشتند گفتند آقا شما که دقت ندارید نیستید، حالا یک جای دیگر یک جور دیگر گاف می‌کنی، حالا از سر عمد هم نباشد یک جور گاف می‌کنی، خود پوروالی بهتان عرض کردم سر آن قضیه مشکلاتی برایش پیش آمد. اینها مواردی بود که خود ساواک دخالت می‌کرد، مواردی هم که باز خود ساواک دخالت می‌کرد مسئله مربوط به گروههای سیاسی بود این زد و خوردها و این مسائل بود که باز سانسورش دست خود ساواک بود ولی توی کارهای روزمره‌ای که می‌گزرد و دارد ادامه پیدا میکند حالا چه باید و چه نباشد، این موردی بود که خود وزارت اطلاعات انجام میداد، آنوقت توی این سانسورگاهی مشکلات عجیبی پیش می‌آمد، مثلاً فرض کنید شما این صفحه ۲ یک چیزی بود من خودم برایم بارها اتفاق افتاد چه توی خواندنیها چه توی تهران مصور مثلاً از یک خبر کوتاهی اینجا ایراد می‌گرفتند، شما برای اینکه این را عوض کنید برای تمام روی جلدت را چهار رنگش را دو دفعه عوض کنی ولی مثلاً یک خبر گاهی آدم چانه میزد این مواردی بود که یک ذره آدم از سطح سانسور میرفت بالا مثلاً میرفت به وزیر می‌گفت میدانید خود مدیرها و اینها دراین مواردی که حالا احتمالاً حل می‌گردند مثلاً مجله یک صبح تا ظهر میماند چانه میزدند گاهی اینکه چیزی نیست مثلاً فرض کنید حالا جائی بر نمی خورد اگر راضیشان می‌گردند یا می‌رسید می‌گفت حالا با وزیر صحبت کنید هر که وزیر اطلاعات بود، و عجیب به شما بگویم دوره ای که پاکروان گفت آدم باید چیزهایی که دیده بگوید، پاکروان از ساواک آمد شد وزیر اطلاعات و دوره ای بود که گفت ما هیچ کاری به شما نداریم یعنی سردبیرها را جمع کرد گفتش که در روزنامه های شما نباید مطلبی منتشر بشود که توهین به شاه بشود در روزنامه های شما نباید مطلبی باشد که اساس سلطنت، اساس این حکومت را زیرسوال ببرد. یک چهارتا به اصطلاح مثلاً فکت داد، چهارتتا محور تعیین کرد گفت بقیه اش را خودتان میدانید به من چه مربوط است شما بروید هرچقدر استاندار و فلان اگر بدکار کند بروید ازش تنقید بکنید و یک دوره ای دوره پاکروان حقاً خدا رحمتش کند من خودم شاهد عینی بودم، دوره ای بود، که ما کارمان یک ذره روان بود آن وقت توی این کیس های مطبوعاتی من دو تا مورد است که برای شما بگویم که رابطه ای بین دولت و مطبوعات یک ذره برای ماندن دراین تاریخ روشن بکند، ببینید یک دوره ای بود در کیهان، ذوره سردبیری آقای سمسار. سمسار بهر حال یک آدمی بود کاملاً حرفه ای و در عین حال می‌خواست رنگ روشنفکرانه بدهد به روزنامه و در عین حال آدمی هم بود که زیاد اهل ارتباط برقرار کردن با مثلاً نخست

وزیر با وزیران نبود، کار خودش را میکرد، درنتیجه بین آقای هویدا و موسسه کیهان اختلاف بوجود آمد، یک دوره ای بود که هویدا واقعاً می خواست یعنی یک آدم قدرت دوم باشد و یا سوم باشد حداقل، و همه اینها را ببرد زیر نگین خودش. این را داشته باشد، امیر طاهری وقتی که دوره ای از خارج برگشت و رفت توی زن روز با دوامی به دلیل سابقه کارش چیز کرد بعد از زن روز راه پیدا کرد به کیهان اینترنشنال و از کیهان اینترنشنال راه پیدا کرد به خود کیهان، علتش هم این بود که زمانی که اردشیر زاهدی وزیر خارجه بود خواست از مطبوعات یک تیمی به اصطلاح خبرنگاران اختصاصی برای خودش درست کند برای وزارت خارجه که هرجا میرفت همراهش بودند، درنتیجه از روزنامه اطلاعات پورداد بود همه جا بود با اردشیر، از روزنامه آیندگان حالا اسمش الان تو ذهنم بود و از روزنامه کیهان آقای طاهری، اینها به اصطلاح جزء گاردهای مطبوعاتی آقای اردشیر زاهدی شدند. آیندگانش خاطرمند بیاید، یکی از خبرنگاران بود حالا هم با بی بی سی کار میکند، حالا یادم بباید بعداً عرض می کنم از کیهان انگلیسی، یک جهانشاهی هم بود از تهران ژورنال، علایی هم بود بهر حال اینها چیز می کردند، وقتی که اختلاف شد بین هویدا و زاهدی و زاهدی از وزارت خارجه آمد چون درگیری داشتند باهم، این تیمی که با اردشیرخان بودند دیگر کاری به نخست وزیری نداشتند ولی توی آن جریان بود که یک مقداری به اصطلاح طاهری خودش را نشان داده بود، هویدا سعی کرد وسیله نیکوخواه یک ارتباط پیدا کند طاهری را بکشاند به طرف خودشان، و این کار را کردند، بقیه زیر بار نرفتند از این تیم ولی طاهری رفت درنتیجه خیلی نزدیک شد هم با هویدا و هم با نیکوخواه که معاون مطبوعاتی بود و یکروز تصمیم گرفتند که طاهری را بگذارند سردبیری، یعنی دولت تصمیم گرفت که شخصاً درحقیقت یک کودتا بکند درکیهان و صبح آقای طاهری قبل از اینکه بباید روزنامه میرود به وزارت اطلاعات با آقای نیکوخواه میایند وارد تحریریه کیهان می شوند، آقای نیکوخواه می نشینند آنجا میگوید به دستور آقای هویدا از امروز آقای طاهری سردبیر هستند.

سؤال : پس مصباح زاده چه شد این وسط.

آقای سرفراز: مصباح زاده خوب حالا صاحب بود. بچه های کیهان تا پای اعتصاب هم رفتند یعنی فکر کردند که، بعد اینها را تهدید کردند که ما تمام ارتباطاتمان با کیهان قطع می کنیم، اصلاً خیلی شدید. مصباح زاده هرچه این ور آن ور، بعد گفت، باشد حالا که طاهری برای ما کار می کند، یعنی بیشتر توی طیف نویسنده یعنی کادرهای کادر کیهان، البته آمدند یک حکم هم دادند به دکتر سمسار بعنوان سردبیر کل نشریات، آنهم اطاقش بود و از آن تاریخ طاهری آمد شد سردبیر کیهان عین واقع، منتبی طاهری

نویسنده خوبی بود، مترجم خوبی بود همه اینها را داشت ولی سردبیر خوبی نبود کار سردبیری اصلاً یک کار جدائی است . گروههای چپ از این موقعیت استفاده کردند ضمناً هم طاهری همش یا این مسافرت بود امروز با هویدا میرفت آن کشور این کشور یا خودش میرفت مثلًا به پاکستان می خواهد با بوتو مصاحبه کند و اینها، کیهان درحقیقت بوسیله آقای رحمن هائفی که معاون سردبیر کیهان بود و بعد از انقلاب آن موقعی که گروههای حزب توده را گرفتند کیانوری را گرفتند هائفی را هم گرفتند، و در زندان خودش را کشت، بعد از انقلاب درحقیقت شد عضو کمیته مرکزی حزب توده، آن موقع حزب توده یک سازمانی درست کرده بود به اسم سازمان نوید.

سؤال : روزنامه هم به این اسم داشتند.

آقای سرفراز : نه نه درخارج شاید، ولی در داخل جزوه های زیرزمینی درمیآوردند و یک آقای پرتوی بود و آقای هائفی. هائفی خوب معلوم بود دیگر، از آن موقع زیر زمین کار می کردند، ریز ریز بدون تعارف، خیلی البته هائفی جوان خدا رحمتش کند بسیار پسر انسانی بود و من چون خودم همیشه تنها آدمی بود مثلًا درست است که حالا آن موقع آنها که دنبال ایدئولوژی بودند فقط آن پراشون مطرح بود، ولی این آدم انسانی بود و خیلی زندگی ساده یک چیزی داشت خیلی هم شعور کار مطبوعاتی داشت، در نتیجه بچه های چپ را یک عده شان که خود هائفی میدانست از قبیل اسدی، محمدطاهر طاهریان، جلال سرفراز، اینها را آورد توی کیهان و به اینها پر و بال داد.

سؤال: دولت اجازه داد که این کار را بکنند.

آقای سرفراز: اصلاً آنها را نمی فهمید دولت . دولت خیال میکرد که حالا آنجا.

سؤال : در زمان هائفی.

آقای سرفراز: بله بله دولت خیال میکرد که آقای طاهری آنجاست و حالا دیگر خیال همه راحت است درحالی که آنها دقیقاً از موقعیت طوری استفاده کردند که درست عکس آن چیزی که خود دولت به این خاطر، چون آن موقع مثلًا زمان سمسار، سیدجوادی مقاله می نوشت به امضاء مستعار می نوشت ولی تکلیف حاج سید

جوادی روشن بود، آنها نقشه داشتند آنها برنامه داشتند و اینها این شبکه شان را گستردۀ کردند در کیهان و درست سال ۱۳۵۷ که این اتفاق افتتاح تصادفی نبود که اولین بار عکس آیت الله خمینی توی کیهان چاپ شد، یعنی درست همین هاتقی اینها عکس را من میدانستم چه جوری رفتند پیدا کردند.

سؤال : آیا اطلاعات هم همین جور شد.

آقای سرفراز : حالا می خواهم عرض بکنم این شیوه ای بود که چپ‌ها و اینها مخصوصاً توانستند نفوذ کنند توی کیهان و آماده بشوند برای سال ۱۳۵۷.

سؤال : آیا این نفوذ بعد فرض کنید به چاپخانه، بخش آگهی و بقیه بخشها رسید یا فقط . . .

آقای سرفراز : تقریباً از هرجا چیز داشتیم، بخصوص بخش فنی کیهان خیلی داشتند، چاپخانه و اینها توی سازمان آگهی‌هایش اینها کمتر، ولی توی سازمان شهرستانهای کیهان از جمله آن اسماعیلی بود حتی خود خدا رحمت کند منوچهر محبوبی بود، اینها به شکلی شد که دیگر یک تیم آماده توی کیهان رخنه کرده بودند و آماده بودند حالا در همین وضعیت را در اطلاعات بگیریم. در اطلاعات وقتی مرحوم مسعودی مرد، فرهادخان آمد آنهم درست مثل طاهری آدم کم تجربه ای، شروع کرد میدان دادن یعنی اولش تاراجی آمد بعدش صالحیار آمد وسیله دوره صالحیار و دوره تاراجی یک گروهی از بچه‌های چپ که بچه هم نبودند حالا آنها مثلًاً نعمت ناظری، یکی دیگر هم که توی سندیکا بود، اینها آمدند، یکسری هم آمدند توی اطلاعات رخنه کردند، بعد از مرحوم مسعودی.

سؤال : دولت هم در این مورد اصلاً.

آقای سرفراز : دولت اصلاً نمی فرمید چه هست . دولت فرض کنید درابتدا . . .

سؤال : یعنی این افراد را نمی شناختند.

آقای سرفراز : می شناختند حالا اینها یک دوره ای البته بعضی هایشان مثلًاً تاراجی ممنوع القلم شد یک

گروهی را منوع القلم کردند یک اصلاحی کردند توجه می کنید.

سؤال : یعنی متوجه نقشه و چیز نشدند.

آقای سرفراز : ولی ما دوره منوع القلم چیزی است که برای من هم هنوز سوال است ۲۱ نفر منوع القلم شدند، درست، دوره ای بود که رهنما وزیر اطلاعات بود و پورشالچی معاونش بود، اتفاقاً نویسنده های راست هم بودند، یک آدمی مثل نصیر امینی هم بود، توجه می کنید آدمی مثل ایرج نبوی هم بود، آدمی مثل عباس پهلوان هم بود، یعنی این طرف هم بودند حالا ما اصلاً هنوز هم که هنوز است یک چیزی است، ولی خوب آن طیف هم بودند، نعمت ناظری هم بود، این گروه هم بودند، دراطلاعات این جوری اینها رخنه کردند درهمین موقع، حالا این را داشته باشید، یک بحث دیگر یک اتفاق دیگر هم که دولت خیلی مستقیم دخالت کرد توی کار مطبوعات، یک مورد هم مورد خواندنیها بود. ببینید امیرانی از نسل روزنامه نویسانی بود که هنوز یک استخوانی داشتند، چون متأسفانه مسعودی اطلاعات و کیمان دیگر تبدیل شدند به یک تجارتخانه یعنی هرچه بیشتر پول دربیاورند، برایشان دیگر زیاد مهرم نبود که حالا چه بنویسند چه ننویسند، درست است که بچه ها خود رأس دنبال کارهایشان بودند ولی بچه های کادرها آنها بهرحال برای خودشان یک آرمانی داشتند یک اعتقادی داشتند، نفوذ پیدا کرده بودند و از آن بی توجهی که مصباح زاده برای خودش و آن آقای دکتر طاهیاز بعنوان نماینده اش بندرعباس زمین بگیرد، شمال زمین بگیرد، مشغول آن کارها بودند اینها کار خودشان را می کردند، توی مطبوعات گفتم اینها همه را تعطیل کرده بودند دیگر کسی نمانده بود یک خواندنیهای مانده بود که چون امیرانی واقعاً یک سابقه طولانی سیاست داشت و ارتباط هم داشت یعنی کسی بود که بقول معروف شاه شناس بود با نصیری مثلاً رفیق بود با علم رفیق نزدیک بود، هیچ وقت تن به چیز هویدا نمیداد و انتقاد هم میکرد، همان شیوه ای انتقاد میکرد که شما گفتید چه جوری می شود دوپهلو کرد و اینها حالا من یک موقع برایتان بگویم من همان موقع سردبیر خواندنیها بودم، فشار روی ما بود یعنی یک آقایی بود به اسم راجی، یک راجی بود معدرت می خواهم، یک هیبت قیافه بسیار واقعاً حالا درست نیست که من بگویم، ولی از نظر چهره هم یک قیافه خیلی دژخیمی داشت، این را اصلاً فرستادند اول گفتند، همه مطالبتان را بفرستید، حالا برایتان می گویم علت را، علتش این بود که هویدا درگیر شد با چیز. آن موقعی بود که منصور وزیر اطلاعات بود.

سؤال : با کی درگیر شد.

آقای سرفراز : با امیرانی، هرکاری که کردند تن نداد امیرانی. خوب یک صفحه‌ای هم درست کرده بود بدون رتوش، زیرا این عنوان نقد خیلی شدید می‌کرد البته نقد که راجع به کل سیستم نبود ولی بیشتر دولت را چیز می‌کرد یعنی درحقیقت یک پوزیشنی گرفته بود مخالف دولت، مخالف هویدا، خوب اینها شروع کردند، از قبلش خیلی تلاش کردند که به یک صورتی، چند بار نهار خورده بودند با هویدا و اینها، ولی امیرانی حقیقتاً یک استخوانی بود و یک آدم روزنامه نویس کاملاً حرف‌ای یکی از بهترین بود.

سؤال : چرا مثل سیستم‌های قبلی این کار را نمی‌کرد بگیرند بیندازند زندان یا بینندند.

آقای سرفراز : امیرانی را؟

سؤال : آن کاری که با بقیه روزنامه‌ها می‌کردند چرا نتوانستند بکنند.

آقای سرفراز : نه ببینید همین را می‌خواهم بگویم برای اینکه امیرانی یک آدمی بود استخوان بود امیرانی خودش مستقیماً با شاه ارتباط داشت، شکایت هم می‌کرد ولی بهر حال میدانید دیگر زور نخست وزیر بیشتر می‌چربید، درحدی نبود که امیرانی را بخواهند مثلًا بگیرند، چون میدانید یکی از نزدیکترین دوستانش خود اردشیر بود، چون میدانید امیرانی کسی است که سپهبد زاهدی درخانه امیرانی بود آن دوره مخفی بودن سپهبد زاهدی .

سؤال : یعنی دست راست زاهدی بود.

آقای سرفراز : بلکه کاملاً دست راست بود، ولی یک روزنامه نویس بود یعنی روزنامه نویسی بود که می‌خواهد اگر نقطه‌ای را تیره می‌بیند بیان بکند، روزنامه نویس غیر مسئولی نبود.

سؤال : اسم کوچکش چه بود.

آقا سرفراز : علی اصغر امیرانی، بهر حال ماجرا این جوری شدکه، تصادفاً همان موقع من سردبیر خواندنیمی‌باشد

بودم، اول گفتند آقا مطالبیان را بفرستید، خیلی خوب، هفته ای دو شماره درمیآمد، خواندنیها، میدانید که خواندنیها مجله ای بود که نقل می کرد، شیوه اش این بود که به اصطلاح گلچین می کردهند ولی سرمقاله هایش را خود امیرانی می نوشت، این تنها به اصطلاح بخش تولیدیش بود خود مجله، گفتند آقا مطالبیان را بفرستید ما می گفتم این مطالبی است که در توی روزنامه دیگر درآمده ما که از هوا ننوشیم. (پایان نوار ۲ آ)

شروع نوار ۲ ب

آقای سرفراز: و فحش ناموسی هم به من بدهند و این نامه را ضمیمه کرده بود البته کاری که علم کرده بود عیناً برده بود نامه را داده بود به شاه.

سؤال : برای این که هریدا را هم اذیت بکند.

آقای سرفراز: بله شاه گفته بود با خط خودش نوشته بود پیرمرد را چرا اذیت می کنید، توجه می کنید، و خوب یادم است که من ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود دیدم تلفن زنگ میزند، از خواب پریدم، علم هم عیناً ابلاغ کرده بود به منصور وزیر اطلاعات و خود امیرانی به من خبر داده بود، یک همچین چیزی. ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود من دیدم تلفن زنگ میزند من هراسان بلند شدم دیدم امیرانی است گفت کودتا شد، من خیال کردم که مملکت کودتا شد گفتم کی، چه جوری، ارتشن، شهربانی، گفت نه درخواندنیها کودتا شد. فردا صبح بیا خواندنیها که من می‌ایم، امیرانی گُرد بود و یک چند تا پیشخدمت داشت خیلی متعصب بودند سالها آنجا کار کرده بودند، یکیشان رحمت نامی بود گذاشته بود دم در آنهم یادشان رفته بود به لوشانی بگویند که آقا یک همچین اتفاقی افتاده، بهش خبر ندادند که وارد خواندنیها باشد همان پیشخدمت با توهین بیرونش کردند، اینهم فقط فهمیده بود که یک اتفاقی افتاده، برگشته توی پارکینک ماشینش را سوار شده و رفته بود. بهر حال امیرانی دومرتبه جا پا پیدا کرده بود ولی دولت هم در عین حال نخواست باز بصورت یک پارچه بگذاره دراختیارش. این است که آمدند علی شعبانی را گذاشتند منتهی نه بصورت اینکه حالت مصادره داشته باشد گفتند آقا چاپخانه ات مال خودت حالا گاهی هم ولی مقاله سعی کنید نتویسید خرج و دخلت چیزت هم مال خودت، این بود تا دیگر بهر حال درحدود یکسالی هم، یکسال هم کمتر، شعبانی بود تا توانست بهر حال نامه نوشت به اعلیحضرت و اینها و شعبانی را بیرون کرد اینهم دیگر

یکی از آن حوادثی بود که ارتباط پیدا می کند به شیوه عمل دولت هویدا با مطبوعات.

سؤال : که درمورد توفیق هم بهمین صورت؟

آقای سرفراز : تقریباً توفیق هم بهمین صورت شد که چون هویدا شخصاً چیز کرده بود نسبت به تعطیل روزنامه ها که نمیدانم وقت داریم یا نه.

سؤال : بله بله.

آقای سرفراز : یک نکته دیگر که ارتباط پیدا می کند به وضعیت روزنامه ها با دولت، عرض کردم که وقتی تیراژها آمد پائین، اینها مربوط است به اوائل دهه ۴۰، اینها آمدند، بهر حال دست بدامن دولت شدند، قبل از آن مجلات هفتگی آگهی دولتی نداشتند، آگهی دولتی منحصر بود به همین آگهی های انحصار وراثت، تعیین حدود ثبتی که اینها بیشتر روزنامه های صحیع که اصلًا هم تیراژ نداشتند، حالا اگر فرصت بود درباره شان صحبت می کنیم، آنها تغذیه می شدند خوب یک چیزی هم بود که طبق قانون باید این آگهی ها درمیآمد، ولی مجلات هفتگی فقط آگهی های بخش خصوصی داشتند وقتی که این بحران بوجود آمد بحران اقتصادی، فشار آوردند به دولت آمدند چندین کمیسیون تشکیل شد وزارت اطلاعات خود هویدا، آمدند یک فورمول درست کردند، گفتند شرکت نفت و هواپیمایی ملی چون این دو تا شرکت دولتی بودند که بهر حال مخصوصاً هواپیمایی ملی حالا بهر حال آگهی هم می دادند، اینها آمدند سهمیه مشخصی گذاشتند برای اینها گفتند آقا مثلاً شرکت نفت و مجله سپید و سیاه ماهی ۲۰ هزار تومان می دهد، دربرابر هم باید مثلاً دو تا پشت جلد بدهد به این بیشتر هم روغن و اینها فرآورده های نفتی که در شرکت نفت و اینها هواپیمایی هم که تکلیفش روشن بود بهر حال برنامه های پروازش را میداد، منتها خود این به تنها کافی نبود آمدند سازمان برنامه از بودجه آگهی هایی که هر روابط عمومی این وزارتخانه ها داشتند آمدند اینها را یک بخشیش را در سازمان برنامه مرکز کردند قرار شد هر وزارتخانه ای کارهای عمرانیش را بصورت رپورتاژ تهیه کند بگذارد در اختیار سازمان برنامه و آنها را بدهنند به وزارت اطلاعات و این رپورتاژها را سهمیه گذاشتند بصورتی که بدهنند روزنامه ها چاپ بکنند، ولی درحقیقت یک رقم معینی درماه می گرفتند، می گفتند آقا ماهی ۱۵۰ هزار تومان شما مثلاً سهمیه آگهی دارید، یکیش مثلًا کمتر است یکیش بیشتر، که در همین جریان هم بزرگترین سهمیه را باز اطلاعات و کیهان گرفتند. در این تصمیم گیری

باز هم بزرگترین سهمیه را اطلاعات و کیهان گرفتند، مدتی، خوب بهر حال یک کمکی بود و تقریباً می چرخید، ولی کم کم، چون بعضی مدیرها خودشان آلدگی داشتند که حالاً می خواهیم فردی صحبت کنیم خودش خیلی داستان دارد، مثل آقای مصطفوی آدم بی توجهی بود، ولخرجی بود که مثلاً حالاً باید هم خرج سنگین خودش را از آنور مجله اش را اداره کند هم هزینه ها بالاتر رفته بود، دو سه بار در این سهمیه های اگری تجدید نظر کرد، هی بیشتر هی بیشتر تا شد سال ۵۰ دیدند، حالاً دیگر یا دولت دید نمی تواند برسد، یا اصلاً تصمیم گرفتند اینها را بینندند، درنتیجه لیست تهیه کردند و فکر می کنم دوره رهنا بود و پورشالچی، ابلاغ کردند که آقا از فردا حق ندارید در بیانی، از این نشیاطی که من برایتان می گویم یکیش سپید و سیاه بود، شرقاً، یکیش فردوسی بود در حالی که فردوسی اتفاقاً وضع بدی نداشت، نسبتاً تیراش بد نبود، خود جهانی آدمی بود که خیلی کم خرج، منتها چون فردوسی بیشتر یک پایگاه این شعرای چپگرا شده بود خواستند حالاً که این اتفاق افتاده یک دفعه به اصطلاح همه را بینندند، تهران مصور بود، با مشاهد بود، مجله خوش بود و یک تعدادی روزنامه های هفتگی صبح، مثل فرمان، مثل آزنگ، مثل اراده آذربایجان، مردمبارزه، اینها همه را تعطیل کردند و دیگر چیزی نماند، منتهی آمدند اینها را بعنوان بازخرید تقریباً، فرض کنید رقمی بین یک میلیون تا چهارصد هزار تومان دادند به اینها، به بعضی هایشان یک جور دیگر کمک کردند پول دادند ولی مثلاً کسانی که مناسبت های دیگری هم داشتند، مثلاً جهانی گفتند خیلی خوب تو عضو انجمن شهر هم باش یک حقوقی هم آنجا بگیر، توی انتخابات شد عضو انجمن شهر تهران، مثلاً سپهر مدیر دیپلمات گفتند که آقا تو هم عضو انجمن شهر بشو، آن آقای رزم آزما بود مدیر مردمبارز، گفتند آقا وکیل مجلس بشو، یک عده شان هم از آن طریق فرستادندشان توی، هنوز چون ایران نوین بود در حدود شاید ۵، ۶ نفرشان شدند نمایندگی مجلس بعضی هایشان هم مثلاً دکتر بهزادی چون وکیل دادگستری بود یک چند جا برایش مشاور حقوقی درست کردند که مثلاً این یک حقوقی بگیرد یک پولی هم بهشان دادند، بعد اینها را تعطیل کردند و عجباً اینکه بعد از انقلاب تنها کسی که آن موقع این پول را نگرفت آقای رحیم زهتاب فر مدیر روزنامه اراده آذربایجان بود چون آدم با کاراکتری بود، از عجایب روزگار بعداز انقلاب چون لیست های همه اینها بود دیگر، جمهوری اسلامی فرستاد سراغ همه اینها گفت پولها را پس بدھید، بعد از همه شان گرفت حتی جهانی گفته بود من ندارم گفته بودند، خیلی خوب اینها حتی حساب داشتند یک مقدار فرشتای نفیس برده بود گذاشته بود توی بانک گفتند ما میرویم فرشتای توی بانک گرو گذاشته بود بانک کارکشائی، البته پول خیلی کمی گرفته بود ولی بیشتر به این خاطر گذاشته بود که آن فرشتای آنجا محفوظ بماند، چون دوره نا امنی اینها بود گفتند خیلی خوب ما می رویم فرشتای را از آنجا بر میداریم و می فروشیم ولی بهر حال پول را از ایشان گرفتند.

سؤال : یک سوالی در این بین پیش می‌آید چرا کیهان محبوب‌تر بود از اطلاعات .

آقای سرفراز : عرض کنم واقعیت‌ش این است که از دوره بعد از ۲۸ مرداد دوره ای بود که دکتر عظیمی سردبیر کیهان بود. عظیمی یک سوابقی داشت که یک مقداری مثل تانداس ملی داشت که البته بعدها کلاً اصلاً جایش را عوض کرد، خود فرامرزی، درست است که یک آدم دست راستی بود ولی در عین حال یک روزنامه نویس بود یعنی همان خصوصیاتی که مثلاً ما برای امیرانی گفتیم، یعنی آدم استخوانداری بود آدمی نبود که مثلاً حالا وزارت اطلاعات بش بگوید آقا این بنویس بش بگوید چشم، اینها در همان جریان مصدق که سقوط کرده بود. کیهان هم خیلی خوب بازتاب داد هم اینکه حتی در همان مقالات فرامرزی یک رنگی از تنقید بود، مثلاً رنگی بود از خود لایحه کنسرسیوم که تصویب شد قرارداد امینی، اینها چیزکردن یعنی یک پُز مخالف گرفتند درنتیجه خوب این بسیار حال توی باور عمومی این جوری رفت، ولی از گذشته هم اطلاعات اصلاً رفته بود توی این ذهن که این یک روزنامه ارتجاعی است دربرابر او این حالا یک رنگ ملی داشت.

سؤال : من یک سوالی می خواستم بگنم بیشتر جنبه فرهنگی دارد. اصولاً از یک طرف نقش مطبوعات در زبان فارسی چه بوده از آن طرف آن نقش مطبوعات یا قسمت تفننی اش در فرهنگ عامه چه بود.

آقای سرفراز : سوال بسیار خوبی است، عرض کنم حضور شما، میدانید حالا اگر بخواهیم به گذشته خیلی دور برویم اصلاً خود مطبوعات در . . بودند، زمان دهخدا که آن نشر بسیار مغلق فارسی را عام کردند، یعنی در حقیقت درست است که می گوئیم دهخدا این ساده نویسی این را آورد، یعنی نشر قائم مقامی و اینها را منسخ کردند، ولی ببینید تمام، کجا این نوشته ها منعکس شد توی روزنامه ها منتشر شد، توی صور اسرا فیل منتشر شده یا فرض بفرمائید طالب اف که آن ور مژ بوده یا زین العابدین مراғه ای، اینها همه توی همان مطبوعات آن دوره فرض کنید پیش از انقلاب مشروطه، یا در جریان انقلاب مشروطه وسیله مطبوعات یا حالا فرض کنید حتی شعر هم بگیرید کار سید اشرف، یک زبان عام گرفته و مطرح کرده توی مطبوعات، در حقیقت مطبوعات همیشه یک نقش خیلی مهمی داشت، و داشته بود در گذشته که نشر را نزدیک بگند به زبان عام. دوره دهه ۲۰ که به اصطلاح خیلی دوره پُر تب و تابی بود از نظر سیاسی، ما یک نشر سیاسی پیدا کردیم، توجه می کنید، یعنی شما الان هم اگر برگردید بروید سرمهقاله های مرد امروز

را بخوانید یا سر مقاله های حتی کریم پور شیرازی را بخوانید می بینید یک شیوه نگارش خیلی پرخاشگر که در عین حال به زبان عام نزدیک است آمده توی روزنامه ها. این میراث بعد از ۲۸ مرداد همین جوری ماند، فهمیدید. زبان مطبوعات یک زبان پولیتکی شد، منتهی چون وقتی که مطبوعات رشد پیدا کرد بهر حال از نظر کیفی، حالا اگر یک عده شان مضمحل شدند و از بین رفتند بهر حال در جاهای دیگر رشد پیدا کردند دیگر، اطلاعات و کیهان خیلی وسیعتر شد بصورت دو تا مؤسسه خیلی بزرگ درآمدند و خیلی از کادرها را جذب کردند، منتهی مشکلی که بوجود آمد این است که آن رشد کیفی همراه با رشد تخصص نبود، توجه می کنید، در حقیقت این اواخر کادرهای مطبوعات واقعاً به اعتبار نویسنده بودن جذب نمی شدند، دنبال یک شغلی بودند می آمدند بعنوان خبرنگار مثلاً شروع می کردند، درحالی که در گذشته آدمها اول یک ذوق قلمی یک ذوق نویسنده داشتند و بعد می آمدند توی کار مطبوعات، درنتیجه این اواخر، چرا افت پیدا کرد یعنی اصلاً کیفیت نشر مطبوعاتی بسیار بسیار افت پیدا کرد، غیر از البته یک استثناء، ما در تمام این طول، که حداقل من شاهد بودم مطبوعات نتوانست ۴ تا نویسنده شاخص را پرورش بدهد، در حقیقت هنوز همان احرار بود هنوز همان امیرانی بود هنوز همان فرامرزی بود هنوز همان بهرام بوشهری پور بود.

سؤال : چرا؟

آقای سرفراز: برای اینکه، بهر حال باید در کتابش یک تأسیسی به وجود می آمد، این اواخر که حالا این مدرسه علوم ارتباطات درست شده بود آنهم واقعاً کسی به علت شوق روزنامه نویسی و شوق نویسنده نمی رفت می خواست بباید به یک دانشکده ای راه پیدا بکند یک لیسانس بگیرد که حتی آنجا هم نتوانست متناسب با آن رشد کنی یک رشد کیفی پیدا بکند.

سؤال : از نظر چیز چطور از نظر گسترش اینکه روزنامه ها را برداشت به مسائل تفتی بعضی وقتها به مسائل مبتدل تر چه تأثیری به فرهنگ عامه داشته است.

آقای سرفراز: عرض کنم به حضور شما تأثیرش یکی این بود مسائلی که آن ذهن جدی عامه را بجای اینکه یک نوع وادار کند.

سؤال : به مثال می گوییم اصلاً همیشه می گفتند که روزنامه های جوانان رل خیلی مهمی داشته که برای اینکه ایرانیان را ترغیب کند به مهاجرت به امریکا از بس که.

آقای سرفراز: جوانان؟

سؤال : این مثلاً گفته شده از بس راجع به امریکا و کالیفرنیا. . .

آقای سرفراز: نه، من حالا قضیه را یک جور دیگر می بینم، مسئله را از این زاویه می بینم که بهر حال شما وظیفه مطبوعات یک نوع رسالت مطبوعات این است که شما یا تربیت کنید ذهن خواننده ات را بطرف مسائل جدی یا مسائل متفنن، مسائل متفنن چه هست، یک چیز خیلی زود هضم است، بهمین علت است مخصوصاً در دهه ۴۰ دو تا خط موازی با هم توی مطبوعات حرکت کردند یکی بخش فرهنگیش بود، یعنی بخش جدی بود که اتفاقاً دوره خیلی پرباری است آنهم در همین مطبوعات بود بهر حال، توجه می کنید و بخصوص روی زمینه شعر، متنی بخشی که به هنر ارتباط پیدا می کرد یعنی هنرسینما، هنر آواز این درست یک بخشی مثلاً به ورزش، آمدند از این آدمهایی که توی این دنیا بودند یک مقدار تابو ساختند مثلاً همایون سلطائی، چیز پاطلائی، این توی بخش ورزشش مثلاً پوسترها رنگی واقعاً هر هفته توی چیز. زن روز مثلاً رفت بر سر دوراهی، دنباله بر سر دوراهی، جنجال دلکش و مرضیه جنجال ویگن و منوچهر، عرضم به حضور شما بر هنر شدن کم کم مثل آمدن بر هنگی توی هنر پیشها، آن هنر پیش آن رفیق گرفته آن چه می دانم حالا، با آن ازدواج می کند این تربیت آن جوانانی که بهر حال کم کم سوادی هم پیدا کرده بودند این نشریات چون واقعاً خوب آن احمد حال آن لقب رنگین نامه ها که داده بود طبیعتاً جوانی که می آمد میرفت سراغ این، دل مشغولیش هم این بود برای اینکه یک آواز گوگوشی گوش میداد، آن یکی داریوشی گوش میداد مسائل جدی برایش اصلاً دیگر بهش فکر نمی کرد. تربیت ذهنیش یک تربیت کاملاً متفنن بود و تأثیر اجتماعیش این بود که واقعاً ولی در عین حال سیاست. حس اینکه بهر حال آزادی باید وجود داشته باشد و آزادی چیز خیلی خوبی است بدون اینکه این برایش توجیه شده باشد میدانید، از یک کاتال مطبوعات برایش توجیه شده باشد، ولی ذهنا همان جوانی که دنبال منوچهر و دنبال گوگوش و اینها بود ولی در باورش مثلاً فکر می کرد که آقا تیم پرسپولیس یک تیمی است که مثلاً در برابر تاج که مثلاً حالا می گویند سلطنتی است، این رنگ مردمی دارد ببینید، این که شما میدانید این طرفدارهای پرسپولیس که حالا آنهم ریشه دارد از دوره مصدق که تیم شاهی بود و دکتر اکرامی و اینها به اصطلاح چیز آن طیف بودند، این تو باور مردم آمده بود

وگرنه تاج، و پرسپولیس چه فرق می‌کرد، میدانید، در عین حالی هم که می‌گوییم آن تربیت، تربیتی، ذهن بصورت متفنن تربیت شده بود ولی در عین حال در آن اعماق در آن وجود داشت. یک چیز فکر می‌کرد که آقا یک چیزی کم است یک چیزی نیست، و کار به سامان نیست. یعنی دنبال یک فکر آزادی هم بود همان جوانی که دنبال تفنن بود به همین ملاحظه که مثلاً وقتی ۵۷ آمد شما دیدید وقتی که نشریات سیاسی شد. یک دفعه اصلاً تیراژها مثلاً اینها کی بودند از کره مریخ که نیامده بودند تیراژهای مثلاً، من خودم مجله با ۲۵۰ هزار تیراژ در می‌آوردم، مجله خود من ۲۵۰ هزار تیراژ داشت، این همان ذهنیت یک دفعه چرخید به این طرف توجه می‌کنید.

سؤال : آنوقت تأثیر رقابت با رادیو و تلویزیون اصلاً گسترش بخش خبری یا تفننی تلویزیون روی مطبوعات چه اثر گذاشت.

آقای سرفراز : عرض کنم حضور شما اثر گذاشت تلویزیون مخصوصاً، رادیو کمتر.

سؤال : مثلاً در گرفتن آگهی .

آقای سرفراز : الان از کل چیز برایتان عرض می‌کنم، از نظر اقتصادی چرا چون بخشی از آگهی‌ها از بخش خصوصی متوجه چیز شد یعنی در حقیقت برای مطبوعات بیشتر، غیر از اطلاعات و کیهان که هردو خوب سهم می‌گرفتند، ولی نشریات غیر از این دو تا دیگر آن بودجه آگهی بیشتر رفت توی دامن رادیو و تلویزیون. از نظر تفنن که حتی آنجا سوال هم شما کردید که چرا اینها حتی متفنن هم بودند باز نتوانستند چیز بکنند، یکی از تأثیراتش همین چیز بود، خود پیدایش تلویزیون بود، شما ببینید قبل از اینکه تلویزیون بباید و این سریال‌های تلویزیونی بباید، چه حالا سریال‌های ایرانیش نظیر مراد بر قی یا چیز سریال خارجی مثل بیتون پلیس و اینها، اصلاً پاورقی بزرگترین عاملی بود که خواننده را ثابت نگه میداشت، یعنی در حقیقت اگر شما توی یک تیراژ مثلاً ۲۰ هزار تائی داشتی می‌دانستی این بعلت این پاورقی که فرض کنید که آقای مستغانم می‌نویسد، که یک موقع بهمین علت گرانترین نویسنده هم بود، یا آدمی مثل ذبیح الله منصوری یا مثل فرض کنید دکتر صدرالدین الهی یا منوچهر مطیعی اینهایی که این کارهای پاورقی می‌کردند، اینها واقعاً در حقیقت ستون فقرات مجلات بودند، درست، وقتی که تلویزیون آمد و آن احتیاجی که داشت که مثلاً یک چیزی را دنبال بکند، یک قصه‌ای را دنبال بکند شب توی خانه اش مثلاً تصویر می‌دید

دیگر توجه اش به این پاورقی ها کم شد، درنتیجه مثلاً فرض کنید مراد برقی آمد جای آقابالاخان یک موقع همه ایران را برداشته بود آقای مستعan می نوشت یا جای شهرآشوبی که آقای مستعan می نوشت توی تهران مصور و همه بی صبرانه منتظرش بودند گرفت، همان خود مستعan افت کرد، خود منصوری غیر از آن پاورقی هایش که برای خواندنیها می نوشت و خواندنیها یک تیراژ محدودی داشت و پاورقی هایش معمولاً جدی تر بود، چیزهایی که بعداً کتاب شده بود راجع به زندگی مثلاً امام حسین می نوشت یا امام جعفرصادق فرض کنید بنیان گذار مکتب شیعه که منصوری می نوشت، ولی دیگر پاورقی های دیگر بی رنگ شد حتی خود مستعan این اوآخر عجیب این است که خانه نشین شد یعنی هیچ بازار نداشت یا اگر هم بازار داشت آن موقع آن بود که تعیین می کرد قیمتش را، رسید به جائی که دیگر اینها تعیین می کردند و اصلًا می دیدند یک چیزهای لازم است خیلی خوب حالا کسانی با یک قیمت کمتری می نویسند، چون امکانات مالی کم شده بود، خود همین زن روز وقتی که شروع کرد رفت سراغ مستعan یک دوره هم برایش پاورقی نوشت بعد دید نه آقا بر سر دوراهی هست بهر حال جایش را می گیرد درنتیجه اثر گذاشت لطمه زد رادیو تلویزیون به افت که حتی درشكل متفرق هم نشریات غیر از این دوتا مؤسسه اطلاعات و کیهان و این مجلاتی که اسم برمد نتوانستند دوام بیاورند تنها چیزی که نسبتاً وضع بدی پیدا نکرد یعنی توانست گلیم خودش را می توانست از آب بکشد همان مجله فردوسی بود که آنهم اصلًا راه و مشی اش به این صورت بود، و این غیر جدی بودن جامعه که شده بود دریک اصل .

سؤال : می فرمودید که باعث غیرجدی شدن جامعه.

آقای سرفراز: این اثرش حتی توی مجلاتی که بنیادشان براساس کار جدی بود، که من مثلاً فرض کنید مجلات ماهیانه‌ای مثل یغما، مثل وحید، مثل سخن، حتی نگین، اینها خوب شما دیگر خودتان میدانید که نویسنده هایشان درچه سطحی از آگاهی و دانش بودند، هیچ وقت نتوانستند به اصطلاح رشد پیدا کنند چون، واقعیتش را بهتران بگوییم یکی از گرفتاریهای پایه ای مطبوعات این بود که مردم قبول نداشتند، اصلًا گارد داشتند فقط براساس این احتیاجاتی که دیگر نمی توانستند از آن نیاز بگذرند می‌آمدند به طرف مطبوعات، هرکسی جدی فکر میکرد اصلًا اهل خواندن مطبوعات دیگر نبود، توجه می کنید.

سؤال: یک سوالی دارم برمی گردیم به آن مسئله سانسور و نحوه برخورد مطبوعات با دولت که می کردید، بنظر شما آیا آن مسئله ای که پیش آمد با نامه راجع به آقای خمینی در روزنامه اطلاعات که گفتند از وزارت

اطلاعات آمده و بعد وزارت اطلاعات درحقیقت آقای خمینی براین عقیده بود که از داخل خود اطلاعات ممکن است عناصری این را قرار دادند برای ایجاد تحریک، آیا با آن سابقه ای که شما داشتید و نحوه برخورد مطبوعات با دولت و چگونگی عملکرد سانسور و کنترل، چه جوری فکر می کنید.

آقای سرفراز : والله من توی این داستان نامه رشیدی مطلق، چون آن روز من خودم بودم توی آن کنگره رستاخیز، روزی بود که آقای دکتر باهری دبیرکل حزب بودند و تغییر و تحول شد که جای آموزگار که نخست وزیر بود، جایش را داد، دبیر کل هم شد، همین خانم مهناز خانم افعی هم پشت پانل بودند. من برای اینکه اینجا ثبت بشود، یکی روایت علی باستانی را عیناً برای شما نقل می کنم که کسی است که نامه را از آقای همایون گرفته و برده اطلاعات، روی این زمینه به من اجازه بدھید یک قدری براساس با مشاهدات عینی خودم برایتان عرض کنم. ببینید، آقای هویدا وقتی که نخست وزیر بودند یک دفتر مطبوعاتی داشتند وقتی که نیکوخواه از معاونت وزارت اطلاعات کنار آمد، آقای نیکوخواه رفت، یک جوانشیر هم بود که کارهای مطبوعاتی آقای هویدا را میکرد ظاهراً شاید سرطان گرفته بود مرده بود، آقای نیکوخواه رفتند دفتر مطبوعاتی آقای هویدا رفت توی نخست وزیری، نیکوخواه کسی بود که همیشه می خواست این ارتباطش را با مطبوعات داشته باشد، عاشق این کار بود، درنتیجه از بالای سر وزارت اطلاعات، بخصوص که دوره ای بود که تدین معاون وزارت اطلاعات شده بود، تدین هم آدمی بود از پائین وزارت اطلاعات شروع کرده بود جزء افسران توده ای بود که بیرون کرده بودند و اینها از کارمندی ساده وزارت اطلاعات شروع کرده بود شده بودند معاون. مرد درویش مسلکی هم بود و همیشه حواسش بود که مثلًا خیلی خودش را مطرح نکند درنتیجه نیکو خواه از همان نخست وزیری می توانست در عمل آن کاری توی وزارت اطلاعات می کرد بکند یعنی نفوذش را درچیز داشته باشد و یک تیم داشت آقای نیکوخواه که اینها درحقیقت تیم چیز هم بودند تیم هویدا هم بودند، از جمله همین خود آقای شکرنيا بود همین آقای ظاهری بود، علی باستانی بود خانم کار بود، یک گروهی بودند اینها اگر یک ایده ای می گرفتند به اینها گفته میشد که یک خطی را دنبال بکنند توی مطبوعات، توی مقالاتشان و اینها به اصطلاح یک متنی تهیه نمی کردند ولی یک خطی می دادند که چکار مثلًا باید بکنند، وقتی که آقای هویدا از نخست وزیری رفت، رفت شد وزیر دربار، همین آقای نیکو خواه با همان تیمش رفتند دربار، نامه رشیدی مطلق تا آنجاییکه من می دانم و فکر نمی کنم دور از چیز باشد، ظاهراً گزارشی آمده بود از سفارت ایران در عراق، آن دوره آقای شهید زاده، و راجع به فتوای خمینی که مسئله ای به اصطلاح، توی یکی از توضیح المسائلش یکی چیزی است که سلطنت مثلًا غیر مشروع است، خوب این بصورت خیلی طبیعی جزء گزارشها آقای خلعتبری می برد به شاه میدهد، خوب شاه هم

می‌گوید مثلاً جواب بدھید، یک جواب تندی بدھید، بینید این شیوه این جوری بود که این کار را معمولاً باید ابلاغ می‌کردند به وزارت اطلاعات، وزارت اطلاعات حالا برای خودش یک راهی پیدا می‌کرد که باید چکار بکند و ببسیاره هم نبود که وزارت اطلاعات نسبت به یک مسئله کامنتی بدھد و آن تکس را بفرستد به مطبوعات که چاپ کند، خیلی سابقه داشت و زیاد دیده میشد راجع به سیاست خارجی راجع به مثلاً مسئله خلیج فارس، روابط اینها، خرید اسلحه اینها یک کامنتی بود که اداره ای به اسم خدمات مطبوعاتی توی وزارت اطلاعات درست شده بود که اصلًا یک سری نویسنده داشت اینها را می‌خرید، خرید مقاله می‌کرد متنی خودش ایده میداد، اگر این سطح میرفت بالاتر دیگر میرفت توی آن کاتاگوری، خوب آن موقع رسم این بود همین را ابلاغ می‌کنند یا به نخست وزیر یا به وزارت اطلاعات پرسه خودش را طی می‌کرد میرفت توی چیز، این بار این کار را نکرده بودند یعنی آقای هویدا این را به آقای نیکوخواه محول کرده بود.

سؤال : یعنی از وزارت اطلاعات به دربار.

آقای سرفراز: رفت توی دربار، یعنی برای اولین بار دفتر مطبوعاتی دربار که درحقیقت آن موقع هم دیگر دفتر مطبوعاتی نبود، نیکوخواه بعنوان قسمت اجتماعی همین جائی که آقای دکتر باهری کاری می‌کردند و آن سرلشکر نمیدانم کی بود آنجا، بهر حال بعداز آقای هویدا بود، هویدا با استفاده از همان عواملی که قبلاً داشت آن آدمهایی که می‌شناخت آقای نیکو خواه این متن را تبیه کردند.

سؤال : ولی خوب نمی‌باشی میرفت به کیهان چون طاهری آنجا بود.

آقای سرفراز: حالا عرض می‌کنم، این با این قصد چیز شده بود که شما یک نسخه می‌فرستید، چون اینها که متحددالمال بود نباید چیزی عوض میشد، توجه می‌کنید باید میدادید به وزیر می‌گفتید حالا بدھید به همه روزنامه ها، من این را خوب یادم است، من خودم بودم که هویدا از توی کمیسیون چیز، داریوش همایون از توی کمیسیون قانون اساسی آمد بیرون، ما هم با علی باستانی و اینها نشسته بودیم توی قسمت مطبوعات. من دیدم همایون باستانی را صدا کرد، یک پاکت برش داد، حالا این را بشنوید از قول باستانی که اتفاقاً همین جا برای من پارسال تعریف کرد چون به مناسبت من یک مقاله کوتاهی آیندگان نوشته بودم یک اشاره کرده بودم، باستانی گفتیش این نامه را که من دیدم، دیدم که مارک دربار دارد پشت پاکت و همایون بدون اینکه بخواند به من داد البته قبلاً یک صحبت هائی با همایون شده بود که یک همچین چیزی است گفت از

آنچا من، عکاس ما می خواست برود به اطلاعات، عکاس خود اطلاعات، بهش گفتم یک دقیقه صبر بده من این را بخوانم تو این را ببیر بده به صفحات لائی که محمد حیدری بود مسئولش آن چاپ بشود، بده به حیدری که برای صفحه لائی برای فردا چاپ بشود چون شب کار می کنند، خود باستانی برای من گفت. گفت وقتی من خواندم، اول گفت طبق معمول یک چیزهایی بنظر من رسید مثلًا ویرگول بگذارم یک کلمه چیز کردم، دو تا پاراگراف که آمدم پائین دیدم نه این یک چیز دیگر است به عکاسمان گفتم برو تو و از آنجا گفتش قرار بود که برویم نهار بخوریم آنجائی نهار خوردیم آقای آموزگار بود، آقای هویدا هم اتفاقاً آمده بودند و همه آینها من چون باستانی فوق العاده به هویدا نزدیک بود، یعنی یکی از نزدیکترین آدمیان مطبوعات به هویدا باستانی بود البته باستانی تشخّص خودش را داشت، یعنی نوکرماه نبود، بهمین علت هم هویدا بهش خیلی علاقه داشت و از اول چیز هم رابط بین اطلاعات با دستگاه دولت باستانی بود و مشکلاتی که برای اطلاعات پیش میآمد چون باستانی ارتباط مستقیم داشت خیلی زود حل می کرد. درست، گفت من آنجا که یک ذره خصوصی تر شد گفتم آقا این چه هست، همایون می گفت یک ذره چیز کرد، گفت آقا چیزی نوشتند و دیگر حرف ندارد ببیر، می گوید من برگشتم آنجاییکه یک دو تا کلمه را، این کار چون باستانی خیلی نزدیک بود میرفت می گفت اگر دو تا کلمه عوض می کرد میرفت قانع می کرد، این موقعیت را داشت، گفت آنها را من دو دفعه کلمات اصلیش را گذاشتم سرجایش و آن شب هم چاپ نکردم، گذاشتم جیبم فردا صبح رفتم پهلوی آقای فرهاد مسعودی، دیدم این از حد چیز خارج است از حد تصمیم گیری خارج است.

سؤال : یعنی با خود هویدا صحبت نکرد.

آقای سرفراز: چرا می گفت هویدا زیاد، خیلی تحويل نگرفت خلاصه.

سؤال : راه نداد.

آقای سرفراز: راه نداد، خیلی چیز نکرد که بخواهد بخشش مطرح بشود، گفت ما این را آورديم داديم به فرهاد مسعودی، فرهاد مسعودی هم تجربه ای نداشت، احمد شهیدی را صدا زد که از قدیمی های اطلاعات بود، شهیدی خوب تقریباً سمت ریش سفیدی داشت و بهمه این چیزها نظارت می کرد، به شهیدی گفت آقا این را تو تماس بگیر با آقای همایون و بگو هر کاری که میدانی خودتان چیزکنید، به یکی شهیدی زنگ زد

به همایون. باستانی می گفت نمیدانم همایون تند با این صحبت کرده بود که شریدی بغض گرفته بود، چون بهر حال همایون مصحح بود توی اطلاعات، آن موقع که شریدی سردبیر بوده این مصحح اطلاعات بوده، یک ذره بپوش ناگوار آمده بود می گفت تند صحبت کرده بود و آمد گفت من دخالت نمی کنم خودتان میدانید ولی فرهاد راضیش کرد گفت نه به خود نخست وزیری تماس بگیر و بگو که اصلاً ماجرا چه هست.

سؤال : یعنی اصلاً چی را می خواستید بگوئید شما آنها که یکدفعه گفته بودند که چاپ بکنید و حرف نزنید.

آقای سرفراز؛ نه، ببینید اینها می خواستند تلاش بکنند که بهر حال یا تعديلی بکنند یک کاری بکنند و ریشه را در بیاورند، چون می گفت این تقریباً واضح بود، به آموزگار گفت آقای شریدی تماس گرفت آموزگار باز گفت والله من دقیقاً در جریان نیستم من باید صحبت بکنم و بعد به شما خبر بدhem شما تماس بگیرید این نامه اتفاقاً تقریباً نزدیک سه روز مانده توی اطلاعات این نبود که همان فردا چاپ بشود. وقتی که، این تلفن قطع می شود، بجای اینکه آموزگار بعداز ظهرش مثلًا زنگ بزنند یا اینها زنگ بزنند خود همایون مستقیماً زنگ میزنند می گوید آقا همان کار را آقای نخست وزیر به من گفته اند همان کاری که باید بشود بشود، این حسابشان این بود که خیلی خوب یک نسخه هم حالا مهمن که نیست که این نسخه را امروز اطلاعات چاپ بکند فردا کیهان چاپ می کند بهر حال این را میدهند صفحه لائی که اطلاعات چاپ میشود، صفحه لائی اطلاعات که چاپ می شود این را من خودم یک شاهد عینی بودم در این جریان، آن جنجال به پا می شود من خودم یادم است که کاری داشتم رفتم پهلوی سپهبد جعفری که قائم مقام شهریانی بود رئیس کمیته مشترک هم بود، رفتم آنجا کاری داشتم دیدم خیلی ناراحت بود با من هم خیلی نزدیک بود و با یک لحن خیلی بدی گفتش این فلان شده هویدا، چون با من خیلی نزدیک بود، اینها دارند مملکت را به باد میدهند، برای اینکه فرهاد مسعودی مرتب دارد زنگ میزنند که اطلاعات را دارند آتش میزنند من به نخست وزیر زنگ میزنم، دقیقاً نمی داند که داستان چه بوده یک کلیاتی میدانند می گوید من دقیقاً نمیدانم حتی به ثابتی زنگ زدم آنها هم دقیقاً در جریان نبودند گفتند ببینم ریشه این قضیه چه بوده، توجه می کنید، و آن چیزی که من تا حالا فهمیدم ریشه اش از آنجاست از هویداست، این چیزی است که من از زبان سپهبد جعفری که بعد هم بعد از انقلاب اعدامش کردند این توی گوش من همین جوری هست.

سؤال : این کمیته مشترک که فرمودید کمیته مشترک بین شهریانی و ساواک هست؟

آقای سرفراز: نه، آن یک کمیته مشترکی بود که بین شهربانی و ساواک بود و یک چیزهایی هم از دستگاه انتظامی به اضافه ساواک بودند که به اصطلاح چیز امنیتی را زیرنظر داشتند چون بهر حال . . .

سؤال: برای چه این را درست کرده بودند.

آقای سرفراز: آن برای بیشتر با هدف همان مسئله گروههای سیاسی مثل مثلاً چریکهای فدائی، مجاهدین.

سؤال: مگر خود ساواک کار نمی کرد.

آقای سرفراز: نه ببینید اینها باید یک هماهنگی ایجاد می کردند به منظور به اصطلاح، چون دستگاه درست است که ساواک بود ولی دستگاه اطلاعات شهربانی هم توی کار امنیتی نقش داشت، رکن ۲ هم بود.

سؤال: آنوقت چطور شد اینها . . .

آقای سرفراز: حالا عرض می کنم، وقتی جنجال شد دیگر همه هشیار شدند عین آن نامه بنده خودم توی رستاخیز بودم .

سؤال: عینش آمد پیش شما.

آقای سرفراز: بله عینش آمد پهلوی، من عینش رفت کیهان درست .

سؤال: ولی چطور شد شما توانستید چاپ نکنید.

آقای سرفراز: ما درست ۴۸ ساعت، چون اطلاعات فشار می‌آوردکه ما چاپ کردیم باید به یک جوری یک دیگر چاپ بشود آقا من خودم یادم است با سمسار نشستیم که به این قضیه چکار کنیم البته یک . . .

سؤال : به شما دیگر از اطلاعات دادند.

آقای سرفراز : دیگر دادند عین آن تکس به ما دادند به کیهان، ما و آیندگان بعد از اینکه توی اطلاعات چاپ شده بود.

سؤال : جالب است چرا اول به آنها دادند.

آقای سرفراز : این شاید واقعاً می شود گفت تصادف بود که آن لحظه که این را آورده بودند علی باستانی آنجا نشسته بود.

سؤال : آها به دلیل اینکه اتفاقاً . . .

آقای سرفراز : اتفاقاً علی باستانی همه کاره اطلاعات بود دیگر درست است علی باستانی همیشه نفر دوم اطلاعات بود ولی درحقیقت ازنظر ارتباط با دولت نفر اول بود. توجه می کنید.

سؤال : آنوقت توی رستاخیز شما چه کردید.

آقای سرفراز : حالا عرض می کنم ما آدمیم فشار هم بود آدمیم از آن مطلبی که مثلًا حالا فرض کنید شاید مثلًا این دوستون اینقدری بود درآوردم تقریباً به اندازه یک چهارم ستون و خیلی تعديل کردیم من این کار را خودم کردم حقیقتش و این را درآوردم که اتفاقاً کیهان هم، چون رستاخیز صبح درمیآمد، کیهان هم عصر عین همان فشرده ای که در رستاخیز چاپ شده بود کیهان چاپ کرد ولی تقریباً رفع تکلیف توجه می کنید و آن جنجال برپا شد.

سؤال : حالا من می خواستم ازتان سوال بکنم در مورد، خوب شما راجع به کیهان ، اطلاعات بعنوان دو تا سازمان بزرگ رستاخیز هم آن آخر به یک صورتی یک سازمان بزرگی شد، این به اصطلاح مشکلات یا می خواهم بگوییم گسترش رستاخیز دراین وسط از نظر سازمانی، کاری چه جور با آنها می توانید مقایسه کنید.

آقای سرفراز : ببینید رستاخیز از نظر فنی در چاپخانه کیهان چاپ میشد.

سؤال : اصلاً در چاپخانه کیهان.

آقای سرفراز : بله و دو تا دفتر داشت یکی یک دفتر به اصطلاح اداریش، آگهی هایش این مسائل بود که توی خیابان ویلا بود یک دفتر تحریریه ما داشتیم که خود کیهان یک قسمتی به ما داده بود توی خیابان فردوسی البته توی خود محوطه کیهان نبود یک سالن بزرگی بود که ما آنجا دستگاه تلکس، و عرض کنم چیزهای تحریری، و عکاسی و اینها را متمرکز کردیم. بنابراین ما از نظر فنی از امکانات کیهان استفاده می کردیم ولی از نظر سازمانی دقیقاً درست در اندازه یک روزنامه بزرگ طراحی شده بود از نظر اشتراک مثلًا خبرگزاری و اشتیدپرس، رویتر، یونایتدپرس، عرض کنم ۵ تا خبرگزاری ما مشترک بودیم رادیو فتو همه اینها بود، از نظر سازمان توزیع خیلی خوب برنامه ریزی شده بود در اختیار داشتن ماشین، نمیدانم فرستادن سرمیمه شهرستانها و از نظر کادر تحریری درحقیقت غیر از یک به اصطلاح سرویس حزبی که ما درست کرده بودیم که آن ناصر ملک محمدی بود که یک صفحه داشت مال حزب یعنی از ۲۴ صفحه روزنامه بین ۲۰ تا ۲۶ صفحه ما در میآوردیم یک صفحه اش مال حزب بود، درست، که خبرهای داخلی و نمیدانم دبیر حزب ابرقو مثلًا همین چیزی گفته، این میآمد آنجا، کانون فلان، ولی بقیه اش اگر مثلًا آقای هوید بعنوان دبیرکل حزب یک چیزی می گفت خوب ما چاپ می کردیم کیهان هم چاپ می کرد اطلاعات هم چاپ می کرد.

سؤال : خبرهای کشوری چاپ می کردند.

آقای سرفراز : بله توجه می کنید آن دیگر یک سطح دیگر بود، درنتیجه ما از نظر مطلب چون خبرهم واقعیتش این است به حال چون می گفتند که آقا روزنامه مال حزب واحد است، حزب فراگیر است شب اگر خبرنگار ما تماس می گیرد مثلًا با وزیر دارائی او راغب تر بود که خبرها را به ما بدهد.

سؤال : شما را از روزنامه رسمی میدانستند.

آقای سرفراز: در نتیجه ما صبح چون در می آمدیم هرچه خبر بود، بود توی رستاخیز، ببینید خبرهای که نه آنکه حالا حکیم فرموده، بهر حال خبرهای بود توی مملکت نمی خواهیم بگوئیم چیز، آنوقت یک مدتی شده بود که اصلاً عصر اطلاعات، کیهان عین خبرهای ما را بر می داشتند جایش را عوض می کردند مثلاً چون ما خیلی به اصطلاح چیز.

سؤال : شما تیراژتان این آخرها چقدر فرق می کرد.

آقای سرفراز: با اطلاعات که ما از آیندگان که خیلی فاصله داشتیم توجه می کنید ولی با کیهان عقب بودیم اطلاعات هم همین جوری تا به تایش می آمد.

سؤال : چقدر داشتید شما.

آقای سرفراز: ما در حدود ۲۵۰ هزار تا چاپ می کردیم.

سؤال : کیهان چقدر بود.

آقای سرفراز: کیهان آن موقع در حدود مثلاً ۳۵۰ تا اینها چاپ می شد.

سؤال : من یک سوال نهائی داشتم از حضورتان و آن این است که با وقوع انقلاب و ماههای انقلاب چندماه بعدش چه تحولاتی در روزنامه نگاری می دیدید، یعنی آیا تحول اساسی بود، نبود یعنی میدانم که باز شد و آزاد شد و هر که هرچه بخواهد.

آقای سرفراز: عرض کنم به حضور شما و خود آن یک ماجرا دارد ببینید، سه تا تصفیه شد حالا شما بگیرید سال ۵۷ که گفتم روزنامه یکسره سیاسی شد و آن بچه هایی که حالا من راجع به سندیکا باید حتماً به شما بگوییم، در مطبوعات اینها چپها گروه بودند آقای رضا مرزبان که سردبیر پیغام امروز بود، تقریباً گرداننده همه این گروهها بود اولین وقتی که فضای باز سیاسی شد اولین کاری که انجام گرفت در کنار آن اعلامیه ای که فرض کنید نامه سنجابی، مرحوم بختیار و فروهر نوشتند یا فرض کنیم نامه هایی که حاج

سیدجوادی نوشت، یک نامه ای بود که نویسنده نوشتند به آموزگار، توجه می کنید.

سؤال : کانون نویسندهان.

آقای سرفراز: نه، کانون نه، نویسندهان مطبوعات و خیلی هم امضاء کردند این اصلاً خودش یک مبدائی شد نامه ای که به آموزگار نوشتند. بنابراین ببینید حرکت توی بخش مطبوعات وقتی که فضای باز سیاسی انجام گرفت، مطبوعات یک حالت بی تفاوتی نداشت یعنی از اولش گارد گرفته بود، بنابراین همین عواملی که بچه هایی که بودند درحقیقت رفتند تا آخر، توجه می کنید، رفتند تا انقلاب شد، توی این کج راهه چیزی نوشته یک اشاره ای دارد بهمین هاتفی که حالا عرض کردم، طبری می نویسد که ما روز ۲۲ بهمن، شب ۲۲ بهمن، شبی که فرداش ۲۲ بهمن بود که واقعاً جنگ مسلحه بود، خوب بیشتر مجاهدین، چریکی های فدائی بودند، می لاوید دیگر حزب توده دیدیم که ما آدم نداشتم آنجا ولی به هاتفی گفتیم فردا که تیتر کردند نوشتند حزب توده را هم خلاصه قاطیش کردند.

سؤال: اسم آنها را هم قاطی کردند.

آقای سرفراز: بله اسم آنها هم بود که چریکهای مسلح حزب توده دیشب توی خیابان جنگ تن به تن می کردند. (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳

سؤال : می فرمودید نوار ۳ الف.

آقای سرفراز: آیندگان، کیهان، اطلاعات، حالا میائیم مبدائی که انقلاب شد، آقای خمینی هم آمده آن روزهایی که همه گروهها هستند، دراین سه تا همان بچه هایی که قبلاً جا گرفته بودند که مثلًا درآیندگان گردن و آن دار و دسته بودند شروع کردند تصفیه، درآیندگان اول کاری که کردند داریوش همایون را عرض کنم حضور شما وزیری و اینها را بیرون کردند و کردند شورائی درحقیقت افتاد دست چپ مطلقاً که جریان آیندگان را میدانید حتی رسید به آنجائی که خمینی فتوا داده که آقا من آیندگان نمی خوانم آمدند ریختند

حزب‌الله‌ها را کلأ آنجا را گرفتند. داستان آیندگان خیلی سریع با آن شکلی که میدانید تمام شد. آمدند کیهان، کیهان خیلی خوب طاهری که آمده بود ولی سمسار را رفتند از پشت میزش گرفتند بردند، رهبریش دست همین اسدی و عرض کنم همین هاتفی، و طاهريان و یک شورا درست کردند. بزرگ پورجعفر، و جلال سرفراز.

سؤال : بازهم چپ.

آقای سرفراز: بله، همه چپ، خوب اینجا کیهان را که چپ‌ها گرفتند. ماند اطلاعات. اطلاعات بار ملی‌ها و بار چپ‌ها تقریباً همسان بود، فرض کنید همین حالا نوری زاده که حالا خیلی هم سلطنت طلب شده و فلان و اینها ولی بچه‌هایی که بهرحال رنگ با مذهبی‌ها ارتباط داشتند با ملی‌ها ارتباطی داشتند.

سؤال : نهضت آزادی و اینها.

آقای سرفراز: نهضت و این تیپ‌ها توی اطلاعات یک دست نبود اول کاری که کردند یک شورائی درست کردند که از همه طیف بود توجه می‌کنید، ولی اینها برای اینکه، فرهاد را البته بیرون کرده بودند، یک بهرام مسعودی بود برای کوچکش فکر کردند بهرام را نگاهدارند چون یک خورده متعادل تر بود فکر کردند بهرام را نگاهدارند خودشان شورائی کردند که تقریباً چیزشان همان محمد حیدری، یکیشان حالا که رئیس همه شان هست اسعش یادم میرود و نعمت ناظری و اینها، این شورائی متعادلی درست کردند که حتی مدتی بهرام و اینها را نگاهداشتند ولی شریدی و اینها را چیز کردند، منتسبی کاری که کردند توی آن تصفیه اول غیر از آیندگان البته، بصورت باخریدی اینها را بیرون کردند یعنی مثلاً فرض کنید درکیهان آقای خسروشاهانی، آقای هوشنگ حسامی، آقای آن امامی خیلی از این کادرهای قدیمیشان را بصورت باخریدی پوش را دادند چکهایش را نوشتند چون آن کی بود آن آهن فروشی آمد سرکیهان.

سؤال : میلیون ، میلیون ۷۰ میلیون تومان نفت خرید.

آقای سرفراز: آره اینها آمدند چک‌های اینها را دادند چپ‌ها بهرحال گفتند روزنامه که مال ما است این سری آدم به همه نه البته تا آنجا که سمسار که حتی زندان هم رفت به یک گروه خبرنگارانی که نمی

خواستند باشند، اینها را این جور کردند، اطلاعات هم اتفاقاً همین شد اطلاعات هم مثل باستانی و این گروهها و اینها بازخریدشان می کنند، ولی ملی های مانند، ملی مذهبی ها مانند و چپ ها، ولی آیندگان یکسره همان اول دیگر عذرشان را خواستند یک دوره‌ای دست چپ ها بود ولی قبل از این که بگیرند، خوب چپ ها داشتند روزنامه درمی آوردند، مذهبی ها هم بودند دیگر از بیرون بودند هنوز تو نفوذ نداشتند به آنصورت، حالا می خواستند بیایند بگیرند. در اطلاعات اول آمدند شاخه چیزش را تقویت کردند، شاخه آن ملی مذهبی هایش را تقویت کردند همین نوری زاده و اینها بلند شدند رفتن در قم پهلوی همین حاج احمد آقا و یک نامه گرفتند که آقا آنها باید بروند بیرون و اینها باید باشند، علتش هم این بود که چپ ها می خواستند دیگر اینها را هم بیرون بکنند منتها اینها پیش دستی کردند بلند شدند رفتن قم این نامه را برداشتند آوردن درنتیجه همین درگیری که توی اطلاعات پیش آمد باعث شد که الان اسمش را نمیدانم کی بود شاید همین دعائی هم بود بهر حال یکنفر را در رأس گذاشتند بعنوان، اینجا دیگر در اطلاعات یک شکل شد، در کیهان چون مقاومت کیهان خیلی بیشتر بود یک شکل دیگر شد در اطلاعات که این دو تا جدال داشتند یک سری از بچه هایی که چپ بودند از جمله نعمت ناظری و اینها اسمهایی که از ساواک درآمد دیدند که آقا اینها بهر حال دوچانبه بودند یعنی اسمشان توی گروه ساواک درآمد درست هم درآمده بود نه اینکه بیهوده از آنجله کسی بود به اسم نعمت ناظری یک عدد دیگر که حالا من اسم نمی برم، همین باعث شد که اینها را بیرون کردند ناظری اینها را که بیرون کردند که بیشتر از چپ بودند نیروی چپی ها کمتر شد بهرام مسعودی دیگر با ارجمند عذرشان را خواستند چون یکنفر دیگر فرستاده بودند از دفتر خمینی، دیری نگذشت که کم کادرهای خودشان را آوردن بدون جنجال این ملی ها و اینها که خیلی ها دوستش نداشتند مرخصشان کردند پس دیگر شد تحويل خودشان، کیهان مقاومت شد، کیهان وقتی دیدند به آنصورت نمی توانند نفوذ کنند چون شورایش خیلی یک پارچه بود آمدند اول نفوذ کردند گروههای اسلامی، حزب الله ها توی چاپخانه درنتیجه صبح که اینها آمدند خبر فرستادند و بروд چاپخانه، کارگرهای انجمن اسلامی گفتند ما حالا نمی چینیم، نچیدند پشت درب هم می آمدند تظاهرات می کردند اعدام باید گردد و از این مسائل، بچه ها دیدند این اصلاً در عمل چیز نیست.

سؤال : عملی نیست.

آقای سرفراز: عملی نیست خبر که نمی چینند دیگر گفتند ما نمی چینیم اعتصاب کردیم، اینها برتند و، البته در کیهان هم لیست ساواک درآمد، یکیشان آن اسدی بود که البته حزب توده برایش اعلامیه داد. که این

چیز خودمان بود توی ساواک و بقیه بجهه ها پور جعفر و اینها را کارگرها آمدند یکروز نجیبدن. فردایش آمدند اصلاً اینها را دم در ایستادند راهشان ندادند به آن طرفهایی که عوامل خودشان بودند گفتند بباید تو اینها، حتی یک دینار هم بپیشان ندادند، جعفر سحابی، بزرگ پور جعفر، طاهریان اینها که دیگر... قوم چیز بودند و خود هاتفی اصلاً راهشان ندادند یعنی آمدند این جوری گرفتند به این صورت تصفیه دوم هم انجام گرفت، درحقیقت شاید می شود تصفیه سوم هم بود برای اینکه اول آن قدیمی ها را گذاشتند کنار مثل مثلاً خود طاهری عرضم به حضور شما، نصیر امینی، علائی و اینها را همان اول گذاشته بودند کنار بینابین هایشان مانده بودند هنوز سمسار میرفت آنجا، سمسار را که گرفتند تصفیه دوم شد مثل مثلاً شاهانی، ناصر خدابنده، مسعود علائی و اینها تصفیه دوم شد بعد منحصر شدند بجهه های چپ، تصفیه سوم هم این بود که چپ ها را بیرون کردند و آمدند گرفتند آنجا را دیگر آقای دعائی گذاشتند اینجا را آن آقای شاهچراغی گذاشتند اول نه یکی دیگر بود بعد شاهچراغی گذاشتند بعد از شاهچراغی بعد از آن مهدی را.

سؤال : مال خودتان را چطورشد بستند.

آقای سرفراز: مال خودمان دیگر حضورتان عرض کنم آقای شریف امامی وقتی که نخست وزیرشد اول چیزی از کاخ سعد آباد درآمد گفت آقا رستاخیز تعطیل است یعنی حزب رستاخیز ولی روزنامه تمام دوره شریف امامی هم درمیآمد، دوره ای که سعید شد و بعد شاید تا مثلاً دو ماہ قبل از بهمن روزنامه درمیآمد بعد برادرزاده بازرگان آمد شد مأمور تصفیه. حالا چیز عجیبی برایتان بگویم اینها وقتی که آمدند حسابهای رستاخیز را رسیدگی کردند دیدند که بودجه ای که دولت گذاشته برای رستاخیز دست نخورده مانده و خود روزنامه خرج و دخل کرده و پول توی حسابش است ۳۳ میلیون تومان پول توی حسابش بود اینها هنوز هم البته اینقدر چیز نشده بودند رادیکال ها و اینها نبودند اینها آمدند گفتند خیلی خوب دور از انصاف است شما که مثلاً کار کردید، باز خرید کردند واقعاً نشستند هر که سابقه بود باخرید کردند و اموالشان دیگر ساختمنش که استیجاری بود اموالش را دادند به بنیاد مستضعفان، اینهم از این.

سؤال : خوب خیلی شما را خسته کردم خیلی واقعاً مصاحبه خوبی بود خیلی متشر و ممنون.

آقای سرفراز: خواهش می کنم.

Foundation for Iranian Studies

Program of Oral History